



از سراب تا سراب

از ماسکو تا واشنگتن

نویسنده

عبدالقیوم رهبر

از سراب تا سراب

از ماسکوت تا واشنگتن

حاشیه‌ای بر "حل سیاسی ۲۰۰۰"

مقدمه: ضرورت برخورد به مسأله:

در طی سال جاری آوازه "حل سیاسی مسأله افغانستان" از نیویارک و ژنو به خیمه‌های آوارگان - قربانیان فاشیسم لجام‌گسیخته روس - و از آن گذشته در سرزمین آتش و خون ما رخنه کرد. تاجائیکه عده زیادی از "مهاجرین" کوله‌بار مسکنت و دربدری را با میدبا زگشت به سرزمین پدری بستند، و با میدا اینکه در مدت چند روز و یا چند ماه دیگر بوطن برمی گردند و زندگی غربت و ناامیدی بر سر می رسد. خیمه‌های حقارت و وابستگی را دریدند و همراه با تعلقات تحمیل شده فرعون‌ی باداران و "امیران" آنرا با آتش کشیدند.

مردم ما، در زیر پاشنه آهنین و خون‌آلود تزاران نوین نیز بیرون رفتن مهاجمان غارتگر روس را دقیقه شماری می‌کردند و رویای دلپذیر با زگشت هم میهنان

و خویشاوندان خود را در تخیلات فریبنده خود تصویر می نمودند.

از آنهم مهمتر اینکه عده ای کاسبکار و تاجر پیشه که کارشان از تجارت بروجدان مردم تا مشاجره بر سر نوشت مردم بالا گرفته است هم اکنون در صف طولی از یک قافله سازشکاران چادر گسترده اند و بنام مردم قهرمان و تسلیم ناپذیر ما آزادی و رهایی از چنگال خون آشام روسی را از بارگاه دیوان آدمخوار تکدی می کنند تا مگر بر امواج خروشان مجاهدت مردم به سروری از دست رفته برسند و بر آریکه قدرت تکیه زنند.

درین میان سیلی از پیرش های "بری" هموطنان ما ناگزیر بنیان نظاره و سکوت را بر می کنند و ما را و امیدارد تا بآید و واقعینا نه بدورا ز فریب و خود فریبی عوام مل تاریخ این صیوررت سیاسی را بررسی و راه را برای طرح یک سیاست واقعا مردمی که منافع تاریخی و انقلابی مردم را تضمین نماید. باز نمائیم.

قسمت اول :

جنگ و صلح و چندگونگی آن :

استعمار لجام گسیخته روسی بعد از تمهید و آمادگی یک ربع قرن دست تجا و زمستقیم و گستاخانه خود را به کشور ما دراز کرد. و با کودتای منحوس شورخواسست کشور ما را از يك موقعیت نو استعماری - که تا آنوقت نیز آنرا می چایید - به مستعمره کامل خود مبدل نماید. مقدرات مردم ما را لگدمال، و ارزش های مادی (سرزمین، دارائی، منابع زیرزمینی تا کارازان) و معنوی (استقلال، حاکمیت ملی و اجتماعی و فرهنگ) آنها را بخرت ببرد.

استعمار روسی از همان روز کودتای خونین شور در قمار کودتاها رویای غارت سرزمین پدری ما را می دیدند. مردم آزاده * ما چنگال خون چکان استعمار روسی را بر گلوی مقدرات و سرنوشت خود احساس نمودند و بی برای رهایی از غول استعمار تصمیم به مقاومت تا پای جان گرفتند. و بدینصورت جنگ افغانستان در تقابل خونین

دو اراده - اراده استعمارگر روسی و اراده و ایمان خلل
ناپذیر افغانی - متولد گردید.

جنگ بقول کلاوزویتس "همان سیاست است با وسایل
دیگر". خاصیت و ماهیت جنگ را سیاستی تعیین می کند که
درورای جنگ (قبل از آن، همراه با آن و بعد از ختم آن)
وجود دارد. در جهان پر آشوب کنونی در کشورهای مختلف
و بشیوه ها و اشکال مختلف جنگ جریان دارد: جنگ
ویتنامی های مهاجم علیه مردم کامبوج، جنگ حبشی ها
(بکمک روس ها و کوبائی ها) علیه خلق اریتره، جنگ
اسرائیلی های اشغالگر علیه فلسطینی ها، جنگ داخلی؟
لبنان، جنگ تا میل ها علیه دولت سری لانکا، جنگ
میان سکه با دولت حاکم هند در پنجاب شرقی، جنگ
کوانتراها با حکومت ساندنیست در نیکاراگوئه، مبارزات
مسلحانه مردم در پیرو، ال سلوادور، کولمبیا،
گواتیمالا و... در آمریکا لاتین و ده ها جای دیگر.
در دهه های گذشته تجربه های ویتنام، کوبا

انگولا، موزامبیک، گینه بیسائو و ده‌ها تجربه پیروزمند دیگر نشان داد که اگر ملتی کوچک اراده نماید، بپا خیزد و دست بسلاح ببرد و بر مبارزه با فشاری ورزد به شرطیکه از يك سیاست درست - آگاهانه و ترقیخواهانه - پیروی نماید، سرانجام میتواند بزرگترین قدرت‌های امپریالیستی را بزانسو درآورده و شکست دهد.

اگر امروز کشورهایی مانند ویتنام و کوبا به چماق گنده استعمار روسی مبدل شده اند و همگام با نیات عظمت طلبانه تزاران معاصر خلقهای همسایه و برادر خود را در جنوب شرق آسیا و افریقا در زیر چتر "فدراسیون جنوب شرق آسیا" و یا ادعای کاذبانه و مزدور منشا نه "مسیون های انقلابی" به تیغ می کشند، ماضن تقدیر و بزرگداشت از مبارزات مردم این کشورها این واقعیت تلخ را متوجه می شویم که اگر استعمارگر قرون پیشین خود را درورای "میتد" پیشرفته غرب و "دموکراسی" پنهان میکرد، که گویا قشون استعماری "مسیون های تمدن غربی" در کشورهای مستعمره

۱۷

و در میان بربریت قرون وسطائی خاورزمین و آفریقا بود! اکنون استعمارگرا و آخر قرن بیست نیز خود را در و رای "سوسیالیسم" و "سیون های انقلابی" می پوشانند. و لسی خاصیت و ماهیت هر دو بمثابه تجا و ز استعماری یکسان است و افسانه ها و اسطوره های انقلابی نماند ما هیست زشت و پلید آنرا بپوشانند.

با وجود در هم برهمی سینمای جهانی و بغرنجی آن و علی الرغم ادعاهای عوام قریبانه، جنگ افروزان بین المللی آنچه بروشنی دیده میشود اینست که در جهان ما دو نوع جنگ وجود دارد: جنگ عادلانه و جنگ غیر عادلانه. جنگ استعمار روس علیه مردم افغانستان، جنگ های تجا و ز ویتنام و کوبا علیه کامبوج و اریتره، حملات امریکا، علیه لیبی و گرانادا، حملات اسرائیل علیه فلسطینی ها و لبنانی ها، جنگهاییکه بخاطر حفظ سلطه صاحبان قدرت به میان می آید و توده های ملیونی را به خاطر اهداف آزمندانده خود به کشتن میدهند چنانچه

جنگ ایران و عراق - همگی جنگ‌های غیرعادلانه اند.
 درحالیکه جنگ مردم افغانستان علیه استعمارگر روسی،
 جنگ خلق فلسطین علیه اسرائیل، جنگ مردم اریتره
 علیه حبشی‌ها و کوبائی‌های جنایتکار چنانچه جنگ
 مردم کامبوج علیه ارتش مهاجم ویتنامی - روسی، همگی
 نمونه‌هایی از جنگ‌های عادلانه زمان ما اند.
 تعیین خصلت و ماهیت جنگ در هر زمان و در تحت
 هرگونه شرایطی از اهمیت اساسی برخوردار است چه این
 مسائل اولویت‌های مبارزاتی و در نتیجه وظایف عاجل
 و درازمدت ما را در لحظه‌های معین تاریخی تعیین می‌نماید.
 علاوه‌ا اهداف اعلان شده و یا اعلان نشده جنگ
 نیز با ماهیت و خاصیت آن ارتباط ناگسستی دارد. یعنی
 يك جنگ عادلانه - چه در مبارزه علیه امپریالیسم و یا
 ارتجاع داخلی - اساساً در جهت آزادی انسان از قید و بند
 مناسبات غیرعادلانه (اقتصادی - اجتماعی، سیاسی و
 فرهنگی) علت‌غائی خود را می‌یابد و در واقع ماهیت

عادلانه خود را مدیون این جهت گیری آزادیخواها نه است.
 حال اگر يك جنگ عادلانه خود را در چارچوب مناسبات غیر
 عادلانه محبوس سازد و در راه آزادی خود ازین محدوده تاریخی
 به مبارزه نپردازد، در آن صورت به ماهیت عادلانه خود
 خدشه وارد می سازد.

این مسأله اگر از یکجانب به عینیت حرکت سیاسی
 (ملی و یا اجتماعی) ارتباط ندارد از طرف دیگر نیز به جانب
 ذهنی انقلاب پیونددارد که چگونه رهروان صدیق راه
 انقلاب میتوانند آگاهانه راه خود را از میان موانع و
 معضلات دقیق عملی بطرف "ملکوت آزادی" باز نمایند.
 ولی نتیجه يك جنگ و فرجام آن - و هر مبارزه بطور کلی
 مطلقاً به ماهیت آن ارتباط ندارد و این مسأله بطور
 دائم تعیین کننده پیروزی نیست. بسیاری از جنگ ها و
 خیزش های توده ای عادلانه و برحق توسط جلادان و سر-
 دمداران استعماری، امپریالیستی و ارتجاعی سرکوب
 شده اند. و مثالهای زیادی نیز از پیروزی های نیروهای

تاریخزده در تاریخ بمشاهده میرسند.

على الرغم اینکه يك امر عادلانه از پستیبانی
اکثریت مردم - چه در سطح ملی و یا بین المللی - برخوردار
است و با وجود اینکه يك مبارزه عادلانه توده های ملیونی
مردم را الهام بخشیده و در راه مبارزه و پیشرفت بملیج
می کند. ولی عادلانه بودن بذات خود و به تنهایی سند
موقییت مبارزه نیست. در صورتیکه ما خواهان پیروزی يك
جنگ عادلانه (و یا مبارزه عادلانه) باشیم، باید تمام
وسایل و ابزار پیروزی آنرا آماده سازیم، در غیر آن به
فاتالیسم بی پایه و پندار گرایانه می افتیم که نتیجه ای
جز شکست ندارد.

ولی عادلانه بودن يك مبارزه (ويك جنگ بطور خاص)
که بطور کلی با تکامل تاریخی هماهنگ حرکت می کند
در تحلیل نهائی و در نتیجه کلی میتواند مؤثر باشد -
در نتایج مقطعی و مرحله ای. بمفهوم اینکه اگر امروز
مبارزه عادلانه ای شکست می خورد، چون نیروی اجتماعی

تاریخی با ابزار، وسایل و راه های موفقیت آن هنوز به پختگی و قوام خود نرسیده است، در فرداها که تکامل اوضاع آن نیرو ابزار و وسایل لازمه را در دسترس توده ها قرار میدهند این مبارزه به پیروزی میرسد.

بنابراین باید امکان شکست های مقطعی و مرحله ای را با ایمان تخطی ناپذیر به پیروزی نهائی بهم خلط نکرد. عدم فهم این وحدت - ناهمگونی و ارتباط منطقی میان این دو، یا ما را به انقیاد و امیداردو پایه "لاقرنی" بسی پایه و تقدیرگرایانه؛ که هیچکدام آن با منطق علمی سازگاری ندارد.

اگر "جنگ همان سیاست با وسایل دیگر است" و در زمانیکه وسایل سیاسی صلح آمیز برای تحقق سیاست معینی کافی و یا مناسب نباشد اطراف متخاصم دست به آتش می برند و از طریق قهر و زور آن سیاست را عملی می نمایند. بهمین صورت صلح نیز همان "جنگ با وسایل دیگر است" و وقتی اهداف معینی از طریق جنگ بدست نیاید در آن صورت

باید شکل مبارزه و تحمیل اراده تغییر نماید، تا از طریق
 "صلح" به آن اهداف سیاسی برسند. و یا اگر فشار قهر و زور
 (جنگ) به آن حدی رسید که اراده طرف دیگر در مقابل آن
 بشکند یا بدین شکست اراده مقهور خود را متون قرار داده‌ای
 سیاسی و توافقات ذات‌البینی که بطور "صلح آمیز"
 نگارش می‌یابد مسجل نماید.

بناً بطوریکه جنگ‌ها دارای ماهیت متضاد اند و از
 منشا اهداف متضاد آب‌میخورند، انواع مختلف صلح نیز
 دارای ماهیت یکسان نیستند. میان صلح عادلانه و
 شرافتمندانه و صلح غیر شرافتمندانه تحمیلی و وطن‌فروشانه
 نیز دریایی از خون فاصله وجود دارد.

چنانچه معیارهای صلح عادلانه و شرافتمندانه با صلح
 غیر عادلانه و غیر شرافتمندانه متفاوت است راه‌ها و شیوه‌های
 رسیدن باین دو نوع صلح نیز از هم دیگر متفاوت می‌باشد.
 صلح عادلانه عبارت از آن صلحی است که آزادی خلقها،
 ملل و کشورهای در بند و اسیر را بطور کامل، بدون قید و

شرط وفوری تا ءمین نماید. هرگونه محدودیتی که ایسـ
 آزادی را در شکلی از اشکال آن و در کیفیتی از کیفیات آن
 مخدوش نماید، چنانچه هرگونه قیدی که این آزادی را به
 نفع استعمار ارتجاع مشروط سازد، و یا هر نوع ظـرف
 زمانی که این آزادی را به قیود زمانی مستقبل مشروط
 سازد در واقعیت امر، اصل صلح عادلانه را زیر سوال قرار
 میدهد. صلح عادلانه بنا بر طبیعت و ماهیت خود نمیتواند
 نسبت به مسأله آزادی - بمفهوم عام کلمه - در یکی از
 صور آن بی تفاوت بماند و یا قیود و محدودیت های نافی آنرا
 متقبل گردد. اینست آن معیاری اساسی و اصولی ای که
 باید در مسأله صلح عادلانه همیشه بدان توجه داشته
 باشیم، و اجازه ندهیم آزادی مردم مادر هیچ شکلی از
 اشکال آن و در هیچ صورتی از صور آن توسط استعمارگر -
 بطور مستقیم یا غیر مستقیم، با قراردادهای ظالمانه و
 خاینانه - مورد معامله قرار گیرد.

ما جانب تطبیقی این مسأله را در قسمت سوم مقاله

به تفصیل مورد بحث قرار خواهیم داد. چنانچه ماهیت صلح عادلانه و غیر عادلانه در تضاد ماهوی با همدیگر قرار دارد و یکی نافی دیگری است راه‌ها و شیوه‌های رسیدن به آنها نیز از هم کاملاً متفاوت است.

صلح عادلانه اساساً وابسته به پیروزی جنگ عادلانه است. هرگاه جنگ عادلانه به پیروزی برسد در آن صورت بر پایه این پیروزی میتوان امیدوار بود تا صلح عادلانه نیز تحقق یابد؛ البته این تلازم و وابستگی دایمی نیست؛ در بسیاری موارد تاریخ خودمان، مادر جنگ عادلانه‌هاست. معماری پیروزی‌های چشمگیری بدست آورده‌ایم ولی استعمار و گماشتگان آن توانسته‌اند در مرحله توافقات دیپلماتیک و سیاسی مردم و رهبران واقعی آنها را از صحنه بدور سازند و یکی دیگر از گماشتگان خود را بر سر کرده مردم ماسوار سازند. درس‌گیری و تجربه اندوزی از این وقایع تاریخی برای ما افغانها بخصوص در شرایط کنونی دارای اهمیت فراوان است.

صلح عادلانه باید بنا بر اراده آزاد مجاهدان
 و بیکارگران جنگ آزاد ببخش بوجود آید. تحمیل صلح
 عادلانه توسط استعمارگروایادی آن ویا توسط يك نیروی
 سومی برتفنگداران راه آزادی نمیتواند يك صلح عادلانه
 را تأمین و تضمین نماید. در شرایط کشور ما این صلح نمی
 تواند بنا بر اوامرونواهی کشورهای همسایه ویا کشورهای
 "اسلامی" ویا قدرت‌های جهانی حریف امپریالیسم روسیه
 بر مردم ما تحمیل گردد. در هیچ کجای دنیا "دایه مهربانتر
 از مادر" وجود نداشته است و مسا له جنگ و صلح نیز نمی
 تواند ازین قضیه استثنائی داشته باشد.

صلح عادلانه نمیتواند برخلاف منافع تاریخی و انقلابی
 مردم به خصوص مردم زحمتکش ویا برهنه متحقق گردد. به
 این دلیل ساده که با ر جنگ عادلانه را اساساً مردم
 زحمتکش و بی چیزیک کشور به پیش میبرند. این قانون کلی
 جنگ‌های عادلانه است. کاخ نشینان و نخبگان همواره در
 لحظات اول جنگ رخت برمی بندند و به گوشه امنی پناه

می برند، و تعجب آوراینکه هر قدر در این مبارزه طولانی تر
 شود، و قربانی‌های همتای مردم فزونی گیرد، اشتیاق
 سروری این فراری‌های ریاست‌جوی نیز شعله‌ورتر می‌گردد.
 ولی در همه احوال این "نخبگان" منتظر فرصت اند تا
 "نقش تاریخی" خود را بعنوان "ناجی" و یا میانجی ادا نمایند.
 صلح عادلانه اگر بعد ازین همه جانفشانی و فداکاری
 برای قهرمانان گمنام و واقعی نتواند دستاوردی از مجاهدت
 و استواری پیشکش کند، علاوه بر ناسپاسی به خون‌شهادی
 راه آزادی، نمیتواند جامعه آزاد و شکوفان آینه‌دهنده را
 مژده دهد.

چنانچه صلح عادلانه نمیتواند برخلاف جریان تاریخی

تکامل اجتماعی قرار گیرد:

جنگ آزادیبخش بمثابه فرایندی انسانی و رسالت‌مند
 نمیتواند خود را تا اخیر به مبارزه علیه استعمارگر مشخص
 محدود نموده و از کلیت فرایند تاریخی مجزا و یادرتقا بل
 با آن قرار گیرد. چه "احساس ملی در نهایت خود یک احساس

قلبی است ولی وسیله اجتماعی و مادی برای مقابله با دشمن
 بوجود نمی آورد. " این وسیله اجتماعی آنگاهی بوجود می
 آید که جنبش همگام با روند تکامل اجتماعی حرکت نماید
 و روز تا روز در میان اقشار و طبقات ذی نفع اجتماعی ریشه
 بگیرد، آنها را آگاهانه بدور برنامه ای سیاسی با خطوط
 روشن فراخواند و تجمع کمی آنها را بعنوان "کیفیتی" در
 روند تکامل اجتماعی بکار بگیرد.

هر جریان سیاسی ضد استعماری که خود را ازین
 محتوای اجتماعی تهی سازد اگر هم روزی چند بر احساسات
 برانگیخته مردم بتواند بیبازی بپردازد، سرانجامی جز
 شکست و سرافکندگی نخواهد داشت.

نتیجتاً صلحی که با زتاب پیروزی جنگ مقاومت
 و اراده آزادنیروهای مقاومت ملی را تجسم بخشیده،
 منافع آنی و آتی مردم ما را پاسداری و فرایند تاریخی تکامل
 اجتماعی را یاور گردد، نمیتواند بدون سهم گیری فعال
 توده های ملیونی مردم، متحقق گردد. هر نیروی سیاسی و هر

طبقه اجتماعی به تنهایی ضعیفتر از آن خواهد بود که بتوانند این هدف بزرگ را برای مدتی دراز، در پیچ و خم های دشوار مبارزه برشان نه خود حمل کنند. این مأمول را فقط توده های ملیونی، مردم متحد و آگاه، که از یک رهبری انقلابی واقعی، که در میان مردم تولید یافته، در میان آنها قربانی داده، شکست ها و دست آوردهای خود را مدیون همکاری و معاضدت مردم باشد، و راه خود را از میان خواست ها و آرزوهای مردم دردورنج ها و تلاش و تکاپوی آنها به طرف پیروزی باز کند، میتواند متحقق سازد نه این یا آن نیروی "لافرن" دور از آتش مبارزه و نه هم این یا آن سازمان مونتاز شده در دستگاہ های خارجی.

سهمگیری فعال، آگاهان و متحدان مردم در ایجاد یک صلح عادلانه آن کیمیای نایابی است که بدون آن همه شروط ذکر شده، قبلی به جمالات میان تهنی مبدل میشود.

اکنون که "سیردرآفاق" تئوری های علمی
ما را به بینش روشن و ژرف یاری میرساند باید
چراغ بدست پادرسرزمینن واقعیت بگذاریم
و در لاله زار خونین تلاش ها و افت و خیزهای انسانی
خودمانان دستگیر گل واقعی پرچینیم •

قسمت دوم:

پویشی در سرزمین واقعیست:

امپریالیسم جنایتکار روس که بعد از قریب یکسوی قرن تمهیدوزمین چینی شاید در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸) دست به کودتایی خونین زد تا مگر مقدرات کشور ما را از طریق ستون پنجم خود باندهای "پرچم" و "خلق" به طور کامل بدست گیرد. بعد از اینکه قتل عام، کشتارهای دسته جمعی، بمباردمان، ترور و وحشت بی نظیر آن نتوانست اراده رزمجویان مردم ما را بشکست و ادوار دوحسود رژیم دست نشاند در میان بحرانات تصفیه ها و تصفیه های متقابل، فروپاشیدگی و عدم اطمینانی که "مگس را با توپ نابود میساخت" به سراشیب سقوط و نابودی رسیده بود. از باب جنایت پیشه روسی اش بناچار با تعویض بیم نوکران و فرستادن ارتش اشغالگر خود جنایتی بزرگ و فراقوش ناشدنی را علیه مردم ما و بشریت مترقی مرتکب گردید. از ابتدای کودتای کاشون مردم آزاده ما برای

سرنگونی قهری رژیم کودتا قطع و طرد کامل استعمار
از کشور بطور شگفت انگیزی بسیج شده و به مبارزه پرداخته
اند. جنگ مقاومت ملی مادر طی هشت سال گذشته آن کار-
نامه پرافتخار و حماسی مردم ماست که در امتداد تاریخ
ضد استعماری و آزادیخواها نه آن جایگاه بس رفیعی را
اشغال کرده است.

بدین صورت اراده و ایمان خلل ناپذیر انسان
آزادیخواه افغانی در مقابل اراده زورگویانه و قلندر
امپریالیسم روس به مثابه دو نوع عامل متضاد جنگ در جا معه
مادر حال مصاف نبرد و زور آزمایی است، تا پارتی دیگر در
تاریخ بشریت و تاریخ پرافتخار آزادیخواها نه کشور ما
ثبت گردد، که: "ایمان خلل ناپذیر افغانی غلبه میکند
یا سلاح مهیب روسی". ما نهایت پیروز مندر جنگ مقاومت
میتهنی ما را بنا بر پیشرفت قوانین علمی تکامل اجتماعی
در گذشته ها بررسی کرده ایم و اکنون به تکرار آن نداریم.
در اینجا ما میخواهیم روی این نکته روشنی بیندازیم که در

جامعه^۶ ما نیز دونوع عامل جنگ وجود دارد:

— جنگ مقاومت میهنی مردم ما علیه استعمارگر روسی

و — دوران آن

— جنگ نیروی اشغالگر روسی و چوچهسگان " پرچی"

"خلقی" آن علیه مردم آزاده^۷ ما.

گرچه هر کدام ازین دو عامل در درون خود از نا همگونی

بزرگی برخوردار است، چنانچه جنبش مقاومت، طبقات

مختلف مردم ما را در خود احتوا^۸ میکند که هر کدام بنا بر منافع

طبقاتی و الزامات ایدئولوژیک^۹ سیاسی پایگاه های

اجتماعی، سیاسی و شیوه های مبارزاتی ویژه ای دارد.

در درون اردوگاه دشمن نیز این نا همگونی بنا بر تضادهای

درونی و رقابت برای دم جنبانیدن در برابر اب روسی

روز افزون است. ولی بطور کلی در جنگ مقاومت ما دونوع

پراده^{۱۰} متضاد در مقابل هم دیگری با دو سیاست متضاد و آشتی

نا پذیرف آرائی کرده است که هستی یکی مستلزم

نابودی دیگری است.

سیاستی که استعمار روس را، از بهره‌کشی اقتصادی و تسلط فرهنگی تا سرحد کودتا و تسلط سیاسی بر مقدرات مردم ما و بالاخره ارسال قشون نظامی بیش از صد هزاری اش رهبری می‌کنند سیاست استعماری و نواستعماری (امپریالیستی) است. که هدف آن چپاول و غارت اقتصادی، مسخ فرهنگی تا سرحد انقیاد و بردگی کامل امتداد دارد.

شیوه‌های عملکرد این سیاست که از طریق سیاست بدنام خروشوف "گدایش بطرف شرق" بهمکاری با ارتجاع داخلی افغانستان آغاز گردید و با مشاطه‌گری ارتجاع، تقویت و تأیید آن تا سرحد توطئه علیه آن تغییر شکل داد، بالاخره بعد از کودتا خود را در یک رژیم فاشیستی‌ست نشانده نمایش داد که بعد از یک سال و نیم دست و پا زدن در گرداب قبااهی نهایتاً در کام متروپول خود استعمار روس سقوط نمود. و تاکنون نیز فاشیسم انجام گسیخته روس بر تمام جوانب زندگی مردم ما سایه منحوس و سیاه ترور و وحشت خود را گسترده است.

سیاستی چنین با اهداف چنان و با اینگونه شیوه
و عملکردها نمیتوانست عکس العمل آزادیخواهانۀ مردم
ما را برنیزنگیزد و بحکم اینکه "هرکجا ظلم و ستم و بهره‌کشی
است مبارزه وجود دارد" مبارزهٔ مردم ما برای سرنگونی
رژیم فاشیستی کودتا و آزادی از قید و بند روابط جابرانۀ
استعماری و نواستعماری نیز به اشکال مختلف از قیامهای
همه‌گانی شهری تا مقاومت منفی عدم همکاری، واکنش‌های
طبقاتی و ملیتی و محلی خود را تا سرحد مبارزهٔ مسلحانۀ
خودانگیزه مردم در سطح ملی گسترش و ارتقا داد. طبقات و
اقتدار مختلف ضد استعمار روسی - و مزدوران دست‌نشانده
آن - اگرچه در بایگای ایدئولوژیک و الزامات سیاسی و
شیوه‌های تفکیلاتی خود کاملاً از هم متفاوت و در تقابل هم
قرار دارند ولی در یک نکته بطور عینی با هم تلاقی می
کنند و آن مبارزهٔ ضد استعمار روس، بیرون انداختن
عساکر اشغالگر روس و سرنگونی رژیم دست‌نشانده و مزدور
آن است. این خواست مجموعهٔ ملت ما است که خود را در

سازمان های سیاسی و اشکال مبارزاتی متعدد نشان میدهد.
 بنا براین دوسیاست از بن و ریشه بطور آشتی ناپذیری
 با هم در تضاد بوده و پیروزی یکی بطور جتیمی مستلزم نابودی
 دیگری است و راه سومی وجود ندارد.

جنگی که اکنون مدت هفت سال است مردم ما را در آتش
 خود میسوزد و مقدرات مردم ما را چه در زیر چکمه های خون آلود
 اشغالگران روسی و چه در پناه گاههای آواره گی دستخوش
 نابودی ساخته است در ماهیت خود دو نوع عوامل جنگ را در
 خود نهفته دارد:

جنگ استعماری و جنگ ضد استعماری ، جنگ تجاویزی
 و جنگ ضد تجاویزی ، جنگ بهره کشی و جنگ ضد بهره کشی
 جنگ مسخ فرهنگی و جنگ ضد مسخ فرهنگی ، جنگ نابود کننده
 و جنگ هستی آفرین خلاصه جنگ غیر عادلانه و جنگ عادلانه
 در مقابل هم مصاف داده اند . این دو نوع عوامل جنگ از
 دیدگاه علمی نمی توانند با هم همزیستی داشته باشند ،
 نمی توانند با هم سازش کنند ، نمی توانند با هم جمع شوند .

یا جنگ عادلانه ، ما جنگ غیر عادلانه ، روس را نابود می سازد
 و یا جنگ غیر عادلانه ، روس جنگ عادلانه ، ما را به دیار نیستی
 می فرستد ، در هر دو صورت نه شکست استعمار از روس از
 افغانستان سیستم امپریالیستی را بطور کامل نابود میکند
 و نه هم شکست مردم ما از استعمار روس آتش مبارزات مردم ما
 را اکاملاً ملامتواند از بین ببرد . این مبارزه در هر حال بعد
 از شکست و پیروزی این حلقه و این مرحله * مبارزه متوقف
 نمیشود و تا آن وقتی که بشریت مترقی و رنج دیده و زحمتکش
 برویرانه های استعمار راجع کاخ بلند آزادی و آزاده گی
 را برافرازد ادامه خواهد داشت .

ولی این ماهیت آشتی ناپذیر عوامل جنگنده در دو
 طرف معادله ، جنگ ، مانع ازین نمیشود که درین جریان
 پیشرونده تاریخی عوامل صلح نیز رشد نماید . از بطن جنگ
 و از روزیکه جنگ آغاز یافته است بطور علمی عوامل صلح نیز
 با آن تولد یافته اند . هیچ جنگی بدون فرجام صلح آمیز
 آن درجه ان وجود نداشته و نخواهد داشت . و هیچ صلح

دو مداری بدون جنگی که آنرا بوجود آورده و جنگی که بدان
 منتهی میشود وجود نخواهد داشت جنگ با صلح و صلح با جنگ
 رابطه تنگاتنگ دارد و این قانون اساسی تمام پدیده
 های اجتماعی است.

ولی باید گفت که چنانچه عوامل جنگ در کشور ما یکسان
 نبوده و علاوه بر دو طرف متضاد آشتی ناپذیر جنگ تعدد
 و ناهمگونی Hetrogenity گسترده در آن حکومت میکنند،
 همچنان ما دو نوع عوامل صلح را باید در جنگ کنونی خود
 نشان گیری نماییم که در بطن خود این ناهمگونی را حمل میکند.

یکی از آنها صلح روسی است که گاهی از زبان گویا چوف
 و زمانی هم از دهان چوچهسگان مزدوران از بربک گرفته
 تا نجیب بیرون می جهد. ماهیت این صلح، خلع سلاح
 کردن نیروهای مقاومت و مردم، تسلط کامل روس بر
 مقدرات کشور ما و در نتیجه انقیاد کامل میهن ما است ملحنی
 که اکثر اینام "حل مسایل اطراف افغانستان" در مناسبات
 و روابط بین المللی خود را نمایش میدهد. این صلح بر

چهار پایه اساسی تکیه دارد: نابود کردن مقاموست افغانستان، مایوس کردن مردم از نیروهای مقاموست فشار بر ایران و بخصوص پاکستان از طریق حملات هوایی و خرابکاری و بمب‌گذاری در محلات پرجمعیت، واغواگری و صلح خواهی در سطح بین‌المللی.

ولی این چهار پایه متحرک و ناهمگون و متناقض برشانه‌های خود آرزوی مرده‌ای را حمل میکنند که "نوشادر" روس در طی هشت سال نتوانسته است آنرا بسه حرکت وادارد.

دیگر صلح مردم افغانستان است که با زبان گویای تفنگ آن را بیان داشته اند. عناصر این صلح آزادی کامل افغانستان، اعاده حق حاکمیت ملی، حفظ تمامیت ارضی و اخراج کامل بدون قید و شرط و فوری ارتش اشغالگر روس از افغانستان است که لزوماً شکست کامل امپریالیسم روس و سرنگونی رژیم دست‌نشانده و مجازات مزدوران حلقه به‌گوش آن را نیز بهمراه دارد.

شکست امپریالیسم روس در افغانستان و تحویل
استقلال و آزادی ملی آن الزام اجتناب ناپذیر سیاسی
است که بدون آن انقلاب ملی دیموکراتیک ما گامی هم نمی
تواند بجلوببرد. خام طمعان و شیادانی که تحقق انقلاب
ملی دیموکراتیک را در ورای شکست امپریالیسم روس و صلح
شراقتمندانه مبنی بر تحقق آزادی ملی کامل و واقعی کشور
ما میدانند "ره به ترکستان" می برند و هر قدر بیشتر خود را در
لقافه های انقلابی نما و یا متبرک بپوشانند، بیشتر در
لجن زار از خود بیگانگی و اپورتونیسیم فرو میروند.

میان این دونوع عملح دریائی از آتش و خون در جریان
است و تلاقی آن دونه از نظر ایدئولوژیک و نه هم از دیدگاه
عملی امکان پذیر نیست.

ولی این واقعیت زنده، ملموس و گویا مانع از آن نمی
شود که عده ای نابخردویا فرصت طلب در پی این باشند تا
میان دونوع صلح، میان این دونوع اراده، میان این
دونوع هدف و دورنمایی بزنند و طرحهای میا نگین و میا نجی

خود را بعنوان راه حل‌هایی ارائه دادند که ما به برخی از آنها بطور مختصر اشاراتی مینمائیم. اگرچه برخورد هـای سیاسی عملی نسبت به مسئله صلح "سازشی" توسط فیرو های مختلف با اهداف متفاوت عنوان شده است که ما بطور مفصل درین مقال در ماهیت هر کدام از آنها نمیتوانیم عمیق شویم فقط با رسم خطوط کلی آن میتوان جهت گیری کلی آنها را نشان گیری نمود:

بعد از تجاوز نظامی مستقیم روس در افغانستان در دسامبر (۱۹۷۹) با زار مشترک اروپا در اوائل سالهای (۸۰) طرح پیشنهادی لاردر کارینتون وزیر خارجه * اسبق انگلیس در مورد افغانستان را بعنوان يك طرح اروپائی قبول و پیشنهاد آن را باحما معه * بین المللی و اطراف ذینفـع توصیه نمود.

طرح کارینتون که برگزاری يك کنفرانس بین المللی را در مورد حل مسأله افغانستان پیشبینی مینمود علاوه بر اشتراك پنج عضو دائمی شورای امنیت ملل متحد از کشور

های همسایه افغانستان مانند ایران، پاکستان، هند و برخی از کشورهای اسلامی نیز برای بحث و مذاکره و کوشش در راه حل مسأله افغانستان دعوت بعمل می آورد.

کارینتون گویا موقعیت روسی - امریکائی، غیر منسلک و اسلامی افغانستان را در طرح خود انعکاس داده بود که باید نمایندگان ازین جزئیات بین المللی در حل قضیه افغانستان سهمگیری نمایند. این طرح که در فورمولبندی های عملی خود اشتراک نمایندگان دولت دست نشانده روس و مجاهدین افغان را نیز در مراحل معینی ازین کنفرانس پیشبینی میکرد، بعزت مخالفت روسیه بنا بر اینکه طرح غیر واقعی و غیر عملیست، از اعتبار ساقط گردید. گرچه طرح کارینتون بطور عملی از صحنه خارج شده است ولی هنوز هم فکر، کنفرانس بین المللی وزیر فشار قرار دادن روس از جانب افکار عمومی جهان نزد بسیاری از کشورهای جهان بخصوص در قاره اروپا وجود دارد.

در کنفرانس بین المللی سوئیا لیست ها در مادرید

(سال ۸۱) که برای بحث روی مسایل خلع سلاح هسته ای منعقد شده بود آقای امین "واکمن" که خود را در مجامع بین المللی نماینده "افغان ملت" یا حزب سوسیال دموکراسی افغانستان می دانند طرحی برای آشتی ملی درین مجمع بین المللی ارائه دادند که در آن يك حکومت ائتلافی (بشمول پرچمی ها - خلقی ها) زیر رهبری غلام محمد فرهاد و یاعبدالملك "عبدالرحیم زی" مطرح گردیده بود.

اینکه آیا مرحوم غلام محمد "فرهاد" و یا مرحوم "عبدالرحیم زی" با این طرح موافق بودند یا خیر هنوز اطلاعات موثق در دست نداریم ولی آنچه واضح است اینست که روس ها همزمان با این طرح میخواستند در افغانستان اشخاص صاحب نفوذ و صاحب وجهه مانند "عبدالرحیم زی" و غیره را بدو طرحهای سازشکارانه خود جلب نمایند و برای همجو عناصر محدوداً شرایط مساعد مبارزه سیاسی را نیز فراهم کرده بودند و مرحوم "عبدالرحیم زی" نیز روی طرحی کار میکردند که با تحقق آن روس ها از افغانستان خارج میشوند. پایه های

این طرح طبق اظهارات مرحوم «عبدالرحیم زی» این بود که روس‌ها فقط به سه شرط از افغانستان خارج میشوند یکی اینکه به «پرچی» ها و «خلق» ها صدمه‌ای وارد نیاید، دوم اینکه قراردادهای منعقد شده میان دولتین از سال ۷۸ باید برسمیت شناخته شوند و سوم اینکه یک حکومت غیر مخالف روس در افغانستان روی کار آید. این طرح باید توسط عده‌ای از عناصر سرشناس جامعه افغانی عملی می‌گردید که می‌توانست ظاهراً الترناتیفی در مقابل دولت دست‌نشانده باشد که در عین حال باید خلاء واقعی سیاسی را پر کند و مانع بقدرت رسیدن عناصر مجاهد در افغانستان شود. ما از تفصیل بیشتر درین مورد عجلت خودداری می‌کنیم.

بهر حال طرح آقای «واکن» بعلت دوری شان از سرزمین واقعیت انعکاس لازم خود را در میان نیروهای مقاومت نیافت و حتی در میان مجامع بین المللی و عناصر افغانی در خارج نیز بدان برخورد جدی صورت نگرفت و تا اکنون طرح مذکور در طی فراموشی مانده است و هیچ گونه بازتاب خود را

چه در میان مجاهدین و مردم افغانستان چه در داخل و چه در
مراجع بین المللی نداده است .

از چندین سال بدینسو، محمظا هر شاه، پادشاه
سابق افغانستان، بعنوان مهره ای که میتواند در توافقا
ت میان "شرق" و "غرب" اعتماد هر دو جانب را کسب نموده و به
مثابه عنصر رهبری کننده "آشتی ملی" نقش بازی کند
سرزبانهاست .

سیاست کلی ظاهرخان در طول چندسال برین بوده
است که طرح ها و سیاست های خود را با اطلاع عموم نمیرساند
و میخواهد با تکیه بر سرمایه چهل و چندسال حکومت خود و
خانواده اش مسایل را در پشت پرده با قدرت های بزرگ حل
نماید . درست این سیاست "افسانه ساز" وی است که در طی
چندین سال توانسته خود را در اذهان توده های ملیونسی
مردم ما تا حدودی مطرح سازد، توده هایی که بطور عموم
بنا بر عقیده ننگی مفرط فرهنگی نه با واقعیت های تلخ و
بفرنج ملی و بین المللی بلکه با مثنی پندار و افسانه ها

گلاویز اند و اکثر آنها اینگونه پندارها و افسانه‌های توده‌ای است که از طرف قدرتهای بزرگ و عناصر فرصت طلب بعنوان "خواست توده‌ها" مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد.

این واقعیت دارد که تعداد چشمگیری از مردم مسلمان خواستار برگشت ظاهر خان و گرفتن تمام امور بدست خود است. ولی این خواست کاملاً عکس العملی است و برپایه منافع و مصالح آنی و یا آتی مردم استوار نیست. يك عكس العمل دوگانه‌ای که از يك واقعیت تلخ نشأت می‌کند که کار در را به استخوان مردم رسانده است و مردم با اصطلاح "کفن کش" قدیم خدا بیا مرزی می‌فرستند.

از يك طرف استعمارگر روس و رژیم فاشیستی ترور و اختناق بی نظیروبی مانندی را در کشور ما پهن کرده است که در نتیجه آن يك میلیون نفر از مردم ما را از تیغ گذرانده و بیش از سه میلیون را آواره و در بیدر ساخته و از جانب دیگر دولت‌های پاکستان و ایران به همدستی قدرتهای بزرگ عناصر بی کفایت، نابخرد و تنگ نظر و بی مسئولیت را بر

سرنوشت و مقدرات مردم ما حاکم ساخته اند که بنام اسلام خواهی
 و دین پناهی جنایات بزرگی را در حق مردم و ملت ما مرتکب
 شده اند. بیزارى از روس استعمارگر و تنفر از رهبران سخته
 دست بیگانه در غیاب يك جریان روشنگر مسلط بر اذهان و
 وجدان مردم، آنها را در دام اوها م گذشته گرائی می اندازد
 و بدینصورت تمنای بد از بدتر خود را درخواست مردم برای
 بازگشت ظاهرخان متجلی میسازد.

ولی ظاهرخان از هر دو پاشنه خود زخم پذیراست
 یکی اینکه نیروهای مقاومت مسلح مردم از آن حمایت نمی
 کند و یا اقلاً اگر نه بخش بزرگی، اقلاً بخش قابل ملاحظه ای از
 آن، با آمدن ظاهرخان بطور علنی و بیاضنی مخالفت خود را
 اظهار داشته اند، ثانیاً اینکه نداشتن پایگاه مطمئن
 سیاسی - نظامی در میان مردم ظاهرخان را مجبور میسازد تا
 بطور کلی وعده بر توافقات بین المللی تکیه نماید،
 توافقی که فقط درد و حالت امکان پذیر است:

یکی اینکه جنبش مقاومت کنونی ما بدان حدی از یختگی

و صلابت خود برسد که در آن منافع دوا بر قدرت امپریالیستی
 با خطر مواجه شود. این فقط در صورتی است که جنبش مقاومت
 کنونی در زیر رهبری عناصر مستقل و انقلابی بوحثت برسد
 و برنامه های انقلابی خود را برخلاف خواست دوا بر قدرت
 امپریالیستی در صحنه عمل پیاده نماید.

دوم اینکه دوا بر قدرت امپریالیستی به توافقاتی کلی
 در سطح بین المللی اقدام نمایند (یعنی در تجدید تقسیم
 جهان بطور کلی بتوافقاتی برسند). واقفانستان جزئی ازین
 توافقی کلی باشد. در شرایط کنونی هیچکدام ازین دو شرط
 متوفر نیست بناءً تبانی و توافقی دوا بر قدرت بر روی مسئله
 افغانستان چنانچه دیروز امروز نیز بچشم نمی خورد. و اظهار
 نظرهای گورباچوف و کرشمه های نجیب را باید آن پسرده
 دودی دانست که در و رای آن بزرگترین جنایات عصر با
 قساوت و بی رحمی غیر قابل تصویری بطور مستمر پیاده میشود.
 بدینصورت باید ظاهر خان و حواریون او را بطور کلی بعنوان
 مسأله توافقی دوا بر قدرت مطرح بحث قرارداد چه این

مسأله بطور مستقل واقعیت وجودی ندارد و فقط میتوانند به
 اوضاع و شرایط ویژه تباری مورد بحث قرار گیرند.

مصاحبه ظاهرخان با "المجله" کویتی در سال (۸۱) ه
 مصاحبه او در لوموند Le Monde در سال (۸۳) مصاحبه
 ایشان در "مسلم" The Muslim چند روز قبل همگنی
 نشانده آن سیاستی است که "هم لعل بدست آید و هم یار نرنجد"
 آنچه در اوضاع خونبار ملت ما نمیتواند بطور واقعی تحقق
 یابد.

البته بحث روی محمد ظاهرشاه بعنوان مهره‌ای برای
 تباری و ابر قدرت معنی آنرا نمیدهد که وی و حواریونش
 یگانه عنصر و مرجع حل سازشی قضیه افغانستان اند.
 در جریان چند سال گذشته جنبش مقاومت ما نیز با
 افرا زات سیاسی خود نیروهای مختلفی را بیرون داده است.
 درین میان نطفه بندی يك جریان سازشکار در درون
 جنبش مقاومت از دیر زمانه بطور واضح قابل رویت است.
 البته این جریان سازشکار نیز مصور به نیروها و شخصیت

هائی نیست که در سخنرانی‌های خود حل سیاسی مسئلهٔ
 افغانستان را - "قاب قوسین او ادنی" میدانند و اگر روزی
 می‌خواهند توافقات پشت‌پردهٔ خود را در موسم حج لیباس
 متبرک مذهبی بپوشانند و وقتی پرده‌ها پائین می‌افتند
 چیزی بر منحنه ظاهر نمی‌شود بناچار راه از کعبه گسل
 به کعبه دل می‌برند و از دریچهٔ قصر سفید سر بیرون می‌کنند.
 اینها آن نیروهای سازشکاری هستند که "اقلاً"
 "آنچه مینمایند هستند" ولی در واقعیت امر نیروهای بسه
 ظاهر جنگ طلبی نیز در زمین و بسا ربهٔ انظار نشسته و با اصطلاح
 ترا زو بر زمین می‌زنند تا در معاملات سازشی جایگاه بهتری
 بدست آورند. این البته همزمان با تقسیم وظیفه‌ها است که
 اربابان پشت‌پردهٔ شان برای هر کدام اینها تعیین کرده‌اند.
 در پیس آئینه طوطی صفت داشته‌اند
 هر چه استناد ازل گفت بگو می‌گوییم
 پایهٔ منطقی این گفته دروا بستگسی عمیق و چندجانبهٔ
 این نیروهاست که از بسول تا سلاح تاخیمه و رایشین

آنها همگی از آن منابع می رسد که آنها را از بیس کوچه های پشاور تا سریر "مارت" رسانده اند.

اینگونه نیروها که قوت و نفوذ خود را مدیون سلاح و پول خیراتی هستند نمیتوانند سیاست مستقل از منابع ایجاد کننده خود داشته باشند و در تحلیل نهائی وقتی اربابان آن ها قصد سازش با خریف را داشته باشند آنها را با نوك انگشت در مسير دلخواه خود قرار میدهند و در صورت مخالفت آنها را از خواب سنگین "مارت" بیدار کرده و دوباره در جایگاه واقعی شان قرار میدهند. که باید منتظر آن روز باشید.

ولی بناید گفت که مبارزه "دیپلماتیک" و "سیاسی" برای رسیدن به حل "مطلوبه" از طرف قدرتهای بزرگ و نیروهای مقاومت هر کدام بنا بر منافع ویژه خود در جریان است که این موضوع بحث قسمت آینده است. این مقال خواهد بود.

قسمت سوم :

بیدائیل مطروحہ "حل سیاسی"

بعدا ز کودتای شوروی بخصوص بعد از تهاجم نظامی روس با افغانستان کشور ما یکبارہ در گرداب تضادہای بین المللی افتیدہ موقعیت ویژه کنونی افغانستان طوریت کہ ہمہ کشورہای دنیا سالی یکبار در چارچوب ملل متحد دربارہی سرنوشت افغانستان و آیندہ آن اظہار نظر می کنند و کشورہای بسیاری نیز سیاست ہای بین المللی و منطقہ ای ویامشخص خود را در ارتباط با مسالہ افغانستان عیار می سازند۔

روس یہ بعنوان کشوری اشغالگروہم بعنوان یک قدرت عظمت طلب و توسعه جوی امپریالیستی در مورد افغانستان دارای سیاست ہای معینی است ، چنانچہ حریف امپریالیستی اش امریکا نیز در ارتباط با مسالہ افغانستان بر مجموع سیاست ہای جہانی و منطقہ خود تجدید نظر نمودہ و افغانستان جا یگاہ مهمی در سیاست خارجی

آن کشوربازی میکند. کشورهای متعدد دیگری نیز هستند که مسأله افغانستان برای شان یا بعلت مسایل و منافع اقتصادی و یا بنا برسیاستهای جئوپولتیکی و امنیتی ارزش خاصی دارد.

بهرحال بحث روی سیاستهای تمام کشورهای جهان و یا اقلاً مهمترین آنها در رابطه با افغانستان درین مقال امکان پذیر نیست. ما درین قسمت به بررسی بدائل روسی، امریکائی و بدائل جنبش مقاومت (که ازین یا آن طریق تحت تاثیر سیاستهای کشورهای ذینفع قرار دارند) برخورد می کنیم و طرح همه جانبه این مسأله را به مقالات دیگر و اوقات دیگر موکول مینمائیم:

الف: بدائل روسی:

روسیه از قرن سیزدهم با اینطرف (باستثنای دوره ای کوتاه در قرن جاری) همواره کشوری توسعه جو و عظمت طلب بوده است. توسعه جوئی روس از طرف شمال به سواحل بحر شمال می رسد و در جنوب نیز اشتهای رسیدن به بحر هند

دارد. در شرق سرزمینهای وسیعی از چین و ژاپن را بخود الحاق کرده و در غرب تا نزدیکی دریای راین خود را رسانیده است. علاوه بر دست اندازی های این قدرت توسعه جـواز قلب افریقای سیاه تا دماغه های شمال آن امتداد دارد، در آمریکا لاتیین از کوبا در شمال تا آرژانتین در جنوب به توطئه گری مشغول است، و در آسیا از ویتنام و لاوس و کامبوج در جنوب شرق تا منگولیا در شرق و از افغانستان به امتداد هند و خلیج فارس تا مدیترانه به مین گذاری سیاسی مشغول است. این قدرت توسعه جو و جنگ افروز در افغانستان برای يك بازی نافرجام سیاسی و یا مانور نظامی نیامده است. بطور واضح و روشن روس امپریالیستی بقصد اشغال دائمی افغانستان و تبدیل آن به مستعمره کامل خود به کشور ما تجاوز نموده است. هر نیروی سیاسی ای که این محاسبه واضح و روشن را در بر خوردهای سیاسی خود مدنظر نگیرد، به این یا آن صورت در خدمت اهداف روس قرار میگیرد. ولی این هدف روشن البته شیوه های پیاده کردن یگانهدارد.

بخصوص بعد از مقاومت دلاوران و جانبازان مردم ما و
عکس العمل ناشی از آن در سطح بین المللی وصف بندی های
بین المللی مخالف توسعه جوئی روسی در افغانستان راه حل
ها و بدائل متعددی را پیش پای روسیه قرار داده است که
همگی در خدمت این هدف یگانه امیر بالیسم روس است.
۱- ترکستانی کردن مسئله افغانستان:

یکم و بیست سال قبل در دهه های ۶۰ و ۷۰ قرن
گذشته ترکستان زمین (بعدا بنام جمهوریت های تاجکستان
ازبکستان و قرغزستان) مورد حمله و تجاوز روسی قرار گرفت.
در اوایل این اشغال موقت و نامودمی گردید و آمدن
"قطعات محدود" عساکر روسی فقط برای دفاع از زمین سرزمین
ها در مقابل سیاستهای پیشروی Forward Policy
انگلیس عنوان گردید ولی داخل شدن این "قطعات محدود"
روسی به ترکستان و علی الرغم مبارزات دامنه دار مردم
برای آزادی و علی الرغم وعده های دروغین بیرون رفتن
از آن سرزمین ها توسط رژیم تزاری به الخاق کامل این

سرزمین هابسه روسیه منتهی گردید.

اکنون نیز سیاست الحاق Annexion کامل

افغانستان را بنام ترکستاننی کردن (Turkistanize)

مسا*له افغانستان یادمی کنند یعنی یکی از طرحها و بدائیل

حل مسئله افغانستان که از طرف روس دنبال

میشود الحاق کامل سرزمین ماسکت* است. این

طرح در اولین ماه های کودتای منجوس شور نخست توسط

بیرک مزدور (که در آن وقت معاون حزب و معاون شورای

انقلابی بود) در شورای انقلابی؟! زیر نام داخل شدن

فوری افغانستان در پکت و ارسا و کومیکون عنوان گردید

ولی بنا بر اختلافات میان "خلق" و "پرچم" و سلسله عوامل

منطقه و بین المللی این پیشنهاد در آن وقت رد گردید ولی

بیرک و شرکاء سوار بر تانک های روسی در دسامبر ۱۹۷۹ رویای

دیرین بطرکبیر را در توسعه جوئی بطرف جنوب یاری کردند

تا در تاریخ مبارزات ضد استعماری ما بحق لقب تزار مسل و

شاه شجاع روسی را کمائی کنند.

روس ها در دو حالت با طرح ترکستاننی کردن سروکار

خواهند داشت : حالت اول شکست کامل نیروهای مقاومت
 و تفاهم در سطح بین المللی با نیروهای رقیب امپریالیسم
 روس برای الحاق افغانستان بمثابه موضوع مبادله است .
 این حالت برای امپریالیسم روس ایده آل است ولی بنا بر
 اوضاع واقعی داخل افغانستان و واقعیت های بین المللی
 امکان تحقق آن ناچیز و حتی ناممکن است .

حالت دوم شکست فاحش سیاسی - نظامی روس در
 افغانستان (و یا احیاناً شکست فاحش امپریالیسم روس
 در دیگر نقاط جهان) فروپاشی رژیم مزدور و تمام مؤسسات
 نمایشی آنهاست که بعنوان عکس العمل ماجراجویانه یک
 ابر قدرت خود را در الحاق واقعی *de facto* و یا
 رسمی *de jure* افغانستان نمایش دهد تا با این
 ماجراجوئی شکست برنامه های قبلی خود را بپوشاند . چنانچه
 روس اشغالگربا ماجراجوئی نظامی دسامبر ۱۹۷۹ شکست
 سیاسی خود را مبنی بر دفاع از رژیم کودتا پرده پوشی نموده ،
 این بعید بنظر نمی رسد که در لحظه مناسبی شکست سیاسی -

نظامی ارتش اشغالگر خود را با ماجراجویی الحاقی —
 ترکستانی کردن افغانستان پرده پوشی نماید. هم اکنون
 جایجا کردن مهره های دولتی، زدن مؤسسات افغانی
 (از پولیس مخفی تا ارتش، از حزب تا مؤسسات دولتی)
 بطور عینی در همین جهت سیر میکنند که در تحلیل نهائی خود
 برای امپریالیسم روس راه دیگری باقی نمیماند. یا باید
 قروپاشی کامل تمام مؤسسات دست نشانده خود را مشاهده
 کرده و بآن تن در دهند که با منطق استعماری روس سازگاری
 ندارد، و یا اینکه قدمی فراتر گذاشته مقدرات کشور ما را —
 حتی در ظاهر امر — نیز خود بدوش بگیرند که این خود همان
 ترکستانی کردن و الحاق است. ترکستانی کردن ممکنست
 اشکال و یا حتی مراحل مختلفی داشته باشد. شاید داخل کردن
 رسمی افغانستان در چارچوب کومیکون، داخل کردن
 افغانستان به پکت وارسا، انتگراسیون اقتصادی سیاسی
 مناطق معینی از افغانستان یا جمهوریت های آسیائی
 تحت اشغال روسیه و بالاخره الحاق عملی *de facto* و

یا حتی رسمی de jure آن در قدمهای بعدی عناصر
 واجزائی ازین طرح باشد که بطور مستمر و مرحله به
 مرحله مورد اجرا قرار گیرد.

۲- منگولی‌گرایی Mongolization افغانستان:

مقصود از منگولی‌کردن افغانستان آن حالت
 سیاسی- قانونی بین المللی است که در آن يك حکومت کاملاً
 دست نشاندۀ بدون کوچکترین حق ابتکار و آزادی عمل فقط
 در ظاهر از موقعیت يك دولت مستقل برخوردار باشد.
 منگولیای کنونی که بعد از آزادی از چنگال امپریالیسم
 ژاپن با آخره با تغییرات کلی در سطح بین المللی در دست
 روسیه افتید امروز از تمام حقوق و آزادیهای خود چه در داخل
 کشور و چه در سطح بین المللی محروم است نمایندۀ چینی
 دولتی در ترمنولوژی بین المللی است. چه مزدوران بر سر
 اقتدار منگولی فقط با ساز روسی می رقصند و از خود هیچگونه
 اراده و آزادی ندارند زندگی مردم در تمام ساحات وابسته به
 روس است و پاشنه آهنین روس آنچنان برگردۀ خلق منگولی

فشار می آورد که بدترین نوع استعمار را در اوایل قرن بیستم نشان میدهد.

این یکی دیگر از طرحهای عملی سیاست صلح خواهی روس است تا افغانستان را نیز به منگولیا یا دیگری مبدل نماید که در آن افراد مزدوری مانند تره کی، بیزک، نجیب و... در صف طولی از مزدوران بیمقدار بیایند و بروند و لسی آنچه جاودانگی دارد تسلط بدون چون و چرای روس است. برای روسها در صورتیکه حالت اولی (الحاق) میسر نباشد، منگولیائی کردن یا صرفه ترین راه حلی است که در پی تحقق آن هستند. پیش شرطها و الزامات این راه حل علاوه بر شکست مقاومت مردم ما همانا راضی ساختن جامعه بین المللی - بخصوص کشورهای هم مرز افغانستان - به پذیرش واقعی و یا رسمی این واقعیت است. اکنون روس امپریالیستی در تحركات بین المللی خود برای صلح عمدتاً روی این طرح کار می کند. چون این طرح برای استعمار روس هم از لحاظ نظامی و هم از نگاه

سیاسی و تبلیغاتی با صرفه است. دور کردن "خلقی" ها از قدرت سیاسی در سال ۱۹۲۹ و دور کردن بیک از رهبری حزب - بعنوان عنصری بدنام و غیر قابل پذیرش برای جامعه بین المللی - و آوردن فردی کاملاً وابسته، بی کفایت و بی ابتکار که فقط با مدح و ثنا ی روس زندگی نکبت بار خود را به پیش می برد بیشتر با تحقق این پلان میتوانند هماهنگی داشته باشند.

۳- آلمانی کردن افغانستان :

شاید مهمترین درواری مرزهای هندوکش هر چندگاهی یکبار اوج می گیرد و دوباره خاموش میشود. البته این شایعه ها اکثرًا توسط خود روس و برای برطرف ساختن پوتین سیل مبارزاتی مردم جنوب هندوکش افغانستان و ایجاد تفرقه و نفاق در میان ملیت ها و اقوام ملت ماست. ولی علاوه برین حرکت ما نوری که در هیچ لحظه ای نباید از آن غافل شویم روس برای تجزیه افغانستان و بلعیدن قطعه قطعه آن Piece Meal Policy برنامه هائی

رویه سیاست دارد.

تجاوز روس بافغانستان چه قبل از سال ۱۹۷۸- که
باشکال اقتصادی، سیاسی و فرهنگی عملی می گشت - وجه
بعد از آن - که تا سرحد اشغال نظامی کشور ما گسترش یافت -

دارای دو هدف بهم پیوسته است: **۱-** **توسعه اقتصادی**
یکی اقتصادی و دیگری جئوپولیتیکی (سیاسی - نظامی).

شمال افغانستان عمدتاً محل بهره کشی اقتصادی روس است؛
گاز طبیعی، ذغال سنگ، مس، یورانیم، پنبه، میوه جات
همگی عمدتاً در شمال متمرکز اند و روس ها همیشه خواب
انتگراسیون ترکستان افغانستان را با ترکستان روسی
می بینند.

در حالیکه در جنوب هندوکش چه ولایات جنوب شرقی
(پکتیا، ننگرهار، لغمان، کنرها) وجه ولایات جنوب غربی
(قندهار، هرات، فراه، نیمروز) عمدتاً از لحاظ
جئوپولیتیکی برای روس ارزش دارد. هم مرز بودن این مناطق
با پاکستان و ایران، نزدیک بودن این مناطق به بحر

هند، نزدیکی آنها به خلیج فارس همگی امتیازات غیر قابل انصرافی است که در استراتژی کره ارض روس، افغانستان را به عنوان مهره‌ای مهم جا داده است.

این دو جانب مصالح روسی در افغانستان با وجود اینکه عمیقاً با هم ارتباط دارند ولی هر کدام بطور نسبی می‌توانند مستقلانه در سیاست‌های روس جا باز کنند. بدین صورت بعضاً اینطور شایع میشود که روس‌ها میخواهند به شمال هند و کشمیر عقب‌نشینی نموده و در جنوب هند و کشمیر دولت کوچکی (Mini-State) بیطرف را بوجود آورند که بعنوان دولت حایل (Buffer-State) میان روسیه و رقبای آن در مناطق جنوب آسیا حایل گردد. الحاق منطقه واکهان در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ واقع پیش‌درآمد این طرح بود. امپریالیسم روس عکس‌العمل مردم افغانستان و مردم جهان را در قبال سیاست Piece Meal خود ارزیابی و بعد در آینده تصمیم بگیرد. تجزیه افغانستان که ما آنرا بنام آلمانی ساختن

افغانستان یاد کرده ایم۔ در صورتیست که امپریالیسم روس در مقابله با نیروهای مقاومت از لحاظ سیاسی و نظامی دچار اشکالات جدی گرد و نتواند در پهنای وسیع کشور نیروهای خود را پراکنده سازد بنا^۴ این طرح برای تجزیه مقاومت و ایجاد تفرقه در میان ملیت‌ها میتواند بعنوان یکی از حلقه‌های شیطان‌نوی روس مورد استفاده قرار گیرد^۵۔

اگرچه در شرایط و اوضاع کنونی تطبیق طرح آلمانی ساختن کمتر امکان تحقق مییابد ولی با پیش رفت مقاومت و بوجود آمدن پیچ و خم‌های جدیدی در راه مبارزه ما باید از هم اکنون در قبال این طرح آمادگی، سیاسی، نظامی و تبلیغاتی داشته باشیم و اهداف روس‌ها را درین ساحت بمردم خود بفهمانیم و آنها را در مقابل مانورها و تحرکات دشمن آماده بسازیم چه در آینده‌ها ممکن است تحولات و تکامل اوضاع در آن جبهات حرکت نماید که مسأله تجزیه افغانستان همانند کوریا، ویتنام، قبرص و... بالآخره آلمان در دستور روز قرار گیرد^۶۔ مهمترین مسأله در آمادگی برای این قضیه

طرح يك برنامه عملی برای حل مسأله ملیت‌ها و کوشش در راه حل تضادهای ناشی از بقایای روابط قبیلوی، عشیره‌ای و سمتی‌جا معه، عقبمانده ماست که پایه‌های مادی توطئه‌های دشمن را میسازد. طرح همه‌جا نبه، این مسأله را باید بمقالات دیگری گذاشت.

۴- فنلاندی‌سازی Finlandization افغانستان:

در سالهای جنگ عمومی دوم وقتی نیروهای هتلری حملات خود را با لای شمال و شرق اروپا آغاز نمود برخاستند. نیروهای مختلف در قبایل آن متفاوت بود. اتحاد شوروی بعنوان اجراء احتیاطی حمله‌ای را بر فنلاند روی دست گرفت و بعد از اشغال فنلاند با حکومت آن کشور به توافق رسید که این حکومت حق ندارد در آینده هیچگونه عمل مخالف دولت شوروی را رویدست بگیرد و یا در همدستی با دیگران با این کار بپردازد.

فکر فنلاندی‌کردن اساساً بر روی مفهوم سیاسی «دفاع از خود» استوار است که کشوری از حملات خارجی ترس

دارد بناً برای دفاع از مرزهای خود می خواهد کشور های
 همسایه خود را در چارچوب يك قرارداد رسمی بیطرف بسازد
 و برای اینکار دست باشغال آن می زند تا این بیطرف
 سازی را در وقت کوتاه و با شرایط بهتری بمرحله اجرا
 در آورد. ولی آیا افغانستان امروز فنلند سال های اول
 جنگ عمومی دوم است؟ آیا حمله روسها با افغانستان برای
 دفاع از سرحدات جنوبی آن است؟ آیا هدف از حمله بیطرف
 سازی افغانستان جلوگیری از دخول آن در پکت ناتو
 NATO و یا امثال آن است؟ ...

ما فعلاً سر بحث این قضیه را نداریم و فقط تذکر می
 دهیم که اگر در آستانه جنگ عمومی دوم و در خلال آن اینگونه
 تحرکات و اجراءات احتیاطی نمیتوانست قابل توجه باشد
 در شرایط صلح "فنلندی کردن" بمعنای محدودیت حقوق
 حاکمیت ملی يك کشور است. یعنی اینکه يك کشور "فنلندی"
 شده "در مورد نیروهای مسلح خود، در باره جهت گیری های
 سیاسی و در ارتباطات بین المللی خویش آزادی کامل نداشته

مجبور به پذیرش سلسله نورمها و قواعد خاص است که در اساس
 با حق حاکمیت ملی در تضاد است • در ترمنولوژی سیاسی
 اکنون نیز «فنلاندی کردن» افغانستان بمعنی محدود کردن
 حق حاکمیت ملی آنست که در واقع پذیرش شروط روسی در
 مورد سرنومست آینده کشور ماست ؛ یعنی در داخل کشور ما بسا
 نیروی وابسته به روس و مزدوران آن ننتنها مطابق بسا
 قوانین کشوری خود رفتار نمیتوانیم بلکه باید تنها بسا
 علت اینکه دست تائید روس پشت سر آنهاست به آنها
 امتیازات معینی نیز قابل شویم • باید در مناسبات خود
 با روسیه قواعد و قوانین دوستی؟! را مراعات کنیم و هیچ
 دولتی - و یا حتی نیروی سیاسی - حق ندارد جنایات روس
 را در افغانستان افشا و مطابق با آن سیاست ملی و
 بین المللی خود را عیار سازد و در صورت تخطی از آن آن
 دولت متهم به دشمنی با روس میگردد که مطابق طرح
 «فنلاندی کردن» روس حق مداخله رسمی در امور داخلی
 افغانستان را دارد • دولت های آینده افغانستان حق

ندارد با کشورهای دیگر قراردادهای اقتصادی، سیاسی
فرهنگی و یا نظامی منعقد نماید که مطابق به فهم روسیه
مغایر با صلح و منافع روس در افغانستان است. بنابراین
فنلاندی کردن افغانستان - یعنی افغانستان با "حق
حاکمیت محدود"، یعنی همان طرحی را که برژنف در مورد
کشورهای اروپای شرقی عنوان می کرد و مطابق به آن خلق
چکوسلواکی را بخاک و خون کشاند اکنون در زیر پرده "نازک
دیپلوما تیک" فنلاندی کردن "افغانستان خود را مطرح می سازد.
طرح فنلاندی کردن افغانستان در واقع حداقل
خواست روس در افغانستان است و آن در صورتی است که
مطابق به توازنات داخلی و بین المللی طرحهای سابق الذکر
آن قابل تحقق نباشد در آن صورت روس امپریالیستی حاضر
خواهد بود این طرح را بپذیرد و بر ما همه جهان نیز منست
بگذارد. البته باید این نکته را اضافه کرد که "فنلاندی کردن"^ط
افغانستان تنها از طرف روس عنوان نمیشود بلکه عده ای
دیگر از نیروهای بین المللی بخصوص در اروپا - نیز در

اطراف این طرح می پلکند و نقشی برای خود
جستجو نمیکنند.

پ: بدائل امریکائی- غربی برای حل مسئله

افغانستان:

مادر باره‌ی سیاست افغانی امریکا در مقالات
دیگری به صراحت گفته ایم که امریکا اولاً با مسئله افغانستان
با يك منطق کمی برخورد مینماید. وثالثاً اینکه برای
امریکا فرصت خوبی میسر شده است تا امیرالیم روس را در
کوه پایه‌های غرور آفرین افغانی میخ کوپ نموده و ضرباتی
بر آن وارد آورد و فکر نمی شود امریکا این فرصت طلائی را به
آسانی از دست بدهد و اخیراً اینکه برای امریکا جنگ افغانی
بذات خودش ارزش دارنده از لحاظ نتایج آن *

بنا برین حرکت امریکا - و در مجموع غرب - را در مورد
حل سیاسی قضیه افغانستان باید با این سه تزیکجا مورد
مطالعه قرارداد در غیر آن نمیتوان به اهداف و روش‌های
امریکا بطور واضح و درستی دست یازید.

علاوَتاً امریکا بعنوان يك ابر قدرت امپریالیستی نسبت بمسایل مختلف جهان - بویژه افغانستان دارای بدی واحد نیست که دست و پای خود را با آن ببندد بلکه بدائسل متعددی همزمان برای کار رویدست است که هر کدام بنا بر اوضاع متغیر میتوانند جایگاه معینی از سیاست‌های امریکارا خایز گردند. و ما در اینجا بطور مختصر از چند بدیل آن تذکری بجه عمل می‌آوریم.

۱- افغانستان ویتنام روسیه:

امریکا از سال های ۵۰ تا سال های ۷۰ درگیر ویتنام گردید که اثرات آن نتنها به شکست و فروپاشیدگی ارتش استعماری امریکا منجر گردید بلکه بالانرا از آن تاثیرات ژرف و دیرپای آن در داخل جامعه امریکا از حرکت ضد جنگ، تورم پولی تاشگاف در میان طبقات خاکمه امریکا - که منجر به ماجرای وا تر گیت گردید - امتداد یافت. در نیمه دوم سال های ۷۰ سیاست انزو اگرائی و بنود انمائی کار تر را میتوان در واقع مرحله بعد از ویتنام در سیاست خارجی امریکا نامید.

که «تقدیم شکست» جنگ ویتنام در همه امور سیاست آن حاکم بوده است. اکنون، ما سرتحلیل تا «تثیرات جنگ ویتنام بر امریکا را نداریم ولی برای سیاست سازان امریکا همیشه این سوال مطرح بوده است که چگونه میتوان افغانستان را به ویتنام روسیه مبدل نمود؟

ویتنامی ساختن جنگ افغانستان بر روی چندتزازاسی تکیه دارد: این جنگ باید طولانی باشد تا چهره استعماری روسیه را بطور کامل افشا ساخته و پرستیژ جهانی آنرا بسه عنوان دوست خلقها و... ضربت بزند همچنان باید این جنگ در آن ابعادی حرکت نماید تا تاثیرات آن بر مجموع اوضاع سیاسی، نظامی و اقتصادی روسیه هم در کوتاه مدت و بخصوص در دراز مدت واضح گردد. علاوه تا این جنگ باید آنچنان برای روسیه دست و پا گیر شود که نه بتواند آنرا خاتمه دهد و نه هم بتواند به پیروزی برسد و مانند «زخمی که هم درد دارد و هم خارش» باید مدت زمانی درازی روسیه را بیازارد تا با مشغولیت آن در افغانستان بتواند در جاهای دیگر او را در موضع بسی

عملی و یا اقلای دفاعی کشاند. و در صورتی که ممکن باشد
تاثیرات جنگ افغانستان باید به نحوی از انحاء در داخل
قلمرو روسیه و اروپای شرقی امتداد یابد.

ولی آیا آمریکا میتواند از افغانستان ویتنامی
برای روسیه بسازد؟ از نظر ما با وجود اینکه جنگ افغانستان
بذات خود پوتین و نسیل ویتنامی شدن را دارد ولی بنا بر عسل
و عوامل خارجی بخصوص سیاستهای خانه خراب کن کشورهای
همسایه و آمریکا دست در دست هم مقاومت مردم ما را از مجرای
اصلی آن در کانال های محدود کننده مورد نظر خود جهت مسی
دهند بطور روز افزونی این پوتنسیل از بین می رود.
پمپ کردن سازمانهای خود ساخته پشاور و کمکهای
مالی، تسلیحاتی بی حساب برای آنها، سوء استفاده از
نیاز مندیهای اولی و ضروری مهاجرین برای ایجاد دم و
دستگاه برای سازمانهای معینی، ضربت زدن نیروهای
مستقل ملی و انقلابی چه از لحاظ نظامی، با حملات نابود
کننده دستهای دراز و بی اراده مزدوران ارتجاع در داخل

کشور - وجه از لحاظ سیاسی - با محدود کردن ساحه زندگی و فعالیت آن نیروها در داخل و در کشورهای عقب گاه - بندوبست‌ها و پخت و پزهای بین المللی برای بقدرت رسانیدن نیروهای گندیده، در حال زوال و بی کفایت و... آن طومار طویل از تجا و زهر جق تعیین سر نوشت ملت غیسور و باشاهت ماست که در راه آزادی خود در هشت سال بیش از یک میلیون شهید داده است و اکنون نیروهای رقیب امپریالیسم روس بدون درس آموزی از تجربه روسی میخواهند مزدوران دیگری را بر مقدرات مردم ما حاکم سازند.

گرچه نتیجه این سیاستها در طول چند سال اخیر کاملاً ملامت‌رهن شده است و ما در اینجا در پی توضیح و تشریح همه جانبه آن نیستیم ولی آنچه اهمیت دارد این است که این سیاست مانع اصلی ویتنامی شدن افغانستان بمفهوم علمی آن است و فقط میتواند در حالات معینی و تحت شرایط مشخصی این ویتنامی شدن بطور مسخ شده و کاریکاتوری تا مین‌گردد. بمفهوم اینکه این جنگ میتواند مدت زمان درازی دوام

بیاورد و آمریکا میتواند از برای آن برای خود امتیازاتی
 هم در منطقه و هم در سطح جهان دست و پا کند که مادر قسمت
 بعدی مقاله روی آن مکتب خواهیم کرد ولی این سیاستها به
 احتمال زیاد - و شاید بطور قطع نمیتوانند نهایت پیروزمندی
 برای گردانندگان آن بارمغان بیاورد. افغانستان کا مبلوج روسیه

در طرح کمبودیائی کردن آنچه اساسی است
 خود کا مبلوج و آزادی آن نیست بلکه تمثیل کردن آن بعنوان
 پدیده عظمت طلبانه يك قدرت بزرگ و یا بزرگ نمای خارجی
 است که بخاطر منافع آزمندانہ خود ملتی را بخاک و خون
 می کشد؛ ویتنام عظمت طلب اکنون مقدرات ملت کا مبلوج
 را زیر چکمه های عساکر خود له و نابود کرده است عکس العمل
 غرب درین مورد فقط درین نقطه مضر است تا کشورهای
 جنوب شرق آسیا را از نیپال تا اندونیزیا و فلپین همگسی
 بدوزیرنامه مشترک دفاع از خود در مقابل توسعه جوئسی و
 عظمت طلبی ویتنامی (که واقعیت دارد) در زیر چتر حمایتی

غربی بسیج نماید. برای امریکانه خمرهای سرخ قابیل پذیرش است و نه حتی شهزاده سیهانوک. بنا به این نه خود کامبوج بلکه کشورهای جنوب شرق آسیاست که در زیر رگبار تها و زوینتنام به کامبوج خود را در آغوش امریکا بیندازند. در مورد افغانستان - علی الرغم وعده های رنگین آقای ریگان به هیئت تنظیم های پشاور و بسرکره گی آقای ربانی - آزادی افغانستان و جستجوی رسیدن به آن مطرح نیست. آنچه عمده تر و اساسی تر مطرح است اینست که در ارتباط با مسأله افغانستان کشورهای جنوب آسیا، خاور دور و جنوب شرق آسیا بسیج شده و در نوعی را بطه هماهنگ با سیاستهای امریکا قرار گیرند. البته این بدیل در آن صورت میتواند بدیهه تر مورد توجه قرار گیرد که مسأله افغانستان از حالت "ویتنامی" خود بنا بر دلایل معین خارج گردد. بمعنی اینکه مسأله افغانستان در قمارهای بین المللی مورد معامله قرار گیرد و یا نیروهای وابسته به امریکا بنا بر ضعف ذاتی خود نه

تواند و تالیفات محوله خود را بدرستی انجام دهند و غمگین
مجبور شود استراحتی جدیدی در مورد افغانستان مطرح سازد
و یا بهر حال کامیوجیائی کردن مسأله افغانستان
از نظر امریکائیها اصولاً در زمانی مطرح میشود که افغانستان
مورد معامله قرار گیرد . باری در سال ۱۹۸۱ مجله
International Affairs چاپ امریکا که نویسندگان
آن اکثر نمایندگان فکری سیاست خارجی امریکانند
قضیه افغانستان را چنین مطرح نمودند: آیا افغانستان
بیشتر ارزش دارد یا دیتانت؟ پاسخ آنها این بود که
سیاست سازان امریکا نباید اجازه دهند که قضیه افغانستان
به منافع دیتانت صدمه وارد نماید . دقت در میان سطوح
این کلمات به معنی اینست که امریکا نباید روسیه را در قضیه
افغانستان تا آن حدی زیر فشار قرار دهد که طرف مقابل نیز
مجبور به رویارویی شود چه این رویارویی در افغانستان ،
خاور میانه و یا امریکای لاتین باشد . بلکه باید این فشار
حساب شده و هدفمند باشد تا حداکثر استفاده از آن صورت

بگیرد. اتلانتی سیست ها (ویا نیروی اروپائی طرفدار سیاست امریکا) در اروپا نیز بارها این قضیه را تکرار کرده که اکنون روسیه در افغانستان گیر افتاده است برای غرب فرصت خوبی است که با ید آن را در دیگر نقاط جهان برچینند. این گفته نیز موءید این حقیقت است که (امریکا غربی ها) بطور عموم - افغانستان را جزو قلمرو نفوذ روسیه میدانند و هیچگونه توهمی درین مورد نزد آنها وجود ندارد - آنچه در افغانستان مورد حمله قرار گرفته است نه سر نوشت ملت و مردم افغانستان بلکه "قوانین بازی" بین المللی میان ابر قدرت ها است که مختل شده است و با ید عکس العمل های متوالی و گسترده این قوانین دوباره احیا گردد. و کامبوجی شدن افغانستان میتواند به تثبیت این "قوانین" و احیای آن یاری رساند.

۳. افغانستان فلسطین دیگر:

جنبش مقاومت فلسطین در طول دوران زندگی خود يك جنبش پر آوازه ای بوده است که محتوای انقلابی آن فدای

حرکات دیپلماتیک وسیع شده است . این جنبش چه در زمان شقیری با جبهه آزادیبخش فلسطین اش و چه هم بعد از با زسازی آن پس از جنگ ژوئن سال (۱۹۶۷) و میلاد سازمانهای مسلحانه که بعد از در سازمان آزادیبخش فلسطین مدغم گردیدند خیلی زود بعنوان گردانندگان سیاست کشورهای عربی مجاور و روپا غیرمجاور مورد استفاده قرار گرفتند .

و اکنون نیز سازمان آزادیبخش فلسطین (PLO -) آن نهاد «انقلابی» ایست که دندان و چنگال آن برای نابودی دشمن از بین رفته و فقط میتوانند با دهان گشاد و خیلی بزرگ صحبت کنند .

یکی از بداییل مطروحه آمریکا برای جنبش مقاومت افغانستان نیز همین است که این جنبش را از محتوای عملی و مبارزاتی آن تهی کرده تا کبوتر سپید صلح برشان نه از قصر سفید تا الیزه و اسلام آباد و تهران و ... در یک حرکت «ماکو» مانند سیر کنند .

«فلسطینی ساختن» افغانستان برای جلوگیری از دو خطر

احتمالی آماده‌گی می‌گیرد: یکی بروز و پیشرفت يك حرکت ملی و انقلابی، مستقل از دایرهٔ ابر قدرت‌ها و بخصوص از قدرت‌های غربی - کاری که از اول تا کنون با شدت عمل و بسه وسایل متعدد از بروز آن جلوگیری شده است - و دیگری بوجود آمدن يك "موی دماغ" a la (همانند) خمینی در ایران که اگر چه هم در دور نما منافع آنها را در خطر نمی‌اندازد ولی بصورت آنی میتوانند گام‌های در راسترا تژی کلی آنها بوجود آورد.

برای جلوگیری از این دو حرکت که بطور با لقوه در درون جنبش مقاومت وجود دارند - یکی به دلیل تکامل ذاتی درون جنبش، و دیگری با مداخله‌های ایرانی در مسایل داخلی افغانستان - بوجود آوردن يك نیروی دست و پا بسته و دهن گشاد که بتواند مطابق "قوانین" بازی آنها بکار بپردازد خیلی ارزش دارد.

یکی دیگر از عناصر "فلسطینی‌کردن" حالت در جازده‌گی - "Stagnation" آن است. در صورتیکه دوا بر

قدرت به توافقات لازم در مورد افغانستان نرسند ایمن
 معضله را در مقابل دولتهای دست نشانده روس در افغانستان
 برای مدت درازی در یک حالت "نه پیروزی نه شکست" نگه
 میدارند تا بتوانند با اوضاع متغیر جهانی در آینده هـا
 روی آن تصمیم گیری نمایند، عواملی را بیافرینند و
 عوامل مانع را از بین ببرند و یا در آینده با حل بعضی پرابلم
 ها در روابط ذات البینی و با بر قدرت به توافقاتی برسند.
 هم اکنون در میان مقاومت افغانستان و در سطح
 بین المللی روی "فلسطینی کردن" افغانستان کار میشود:
 مثالهای ازین دست زیاد است. عقب گشت ادا ره سخت گیر
 ریگان از تحریم صادرات غله به شوروی، و انحراف
 فرانسوا میتران از سیاست دولت "سوسیالیستی" اش مبنی
 بر اینکه "تا وقتی مسئله ای افغانستان حل نشود با شوروی
 روابط عادی نمی توان داشت". در هر دو حالت هر دو دولت
 به این نتیجه رسیده اند که مسئله افغانستان یک حالت
 دوام دار بین المللی را ارائه میدهد و نمیتوان قضایای عملی

روزمره را بدان مربوط ساخت بنا، باید آنرا در ردیف
 قضایای ممتد و مستمر اختلافات بین المللی مطالعه کرد.
 و به این صورت "فلسطینی ساختن" قضیه "افغانستان شکل می
 گیرد، تکامل می یابد و بالاخره به اجرا در می آید.

۴- افغانستان کوبای دیگر علیه روسیه:

اگر در حالت "کامبوجیا پی کردن" پذیرش حالت
 موجود مطرح نبوده و رسیدن به آن راه حل های مؤرد نظر است
 که در آن نیروهای طرفدار آمریکا و با اقل شخصیت های میانجی
 و "بیطرفی" مانند "سیهانوک" بجای وضع موجود عرض اندام
 نمایند در حالت کوبائی کردن آنچه مدنظر است پذیرش حالت
 موجود و ایجاد عکس العمل در رابطه با آن در اوضاع محیط
 آنست. آمریکا در بدترین حالت، یعنی در آن حالتی که
 نیروهای طرفدار آن نتوانند مطابق برنامه ای تعیین شده
 عمل کنند تا دولت دست نشانده روس را در افغانستان سرنگون
 سازند. در آن صورت همیشه این امکان را با زنگنه داشته اند
 تا با حکومت دست نشانده روس در افغانستان روابطی برقرار

نمایند و شناسایی *de facto* خود را تا شناسایی
de jure بالابرنند.

درین صورت آنچه اهمیت دارد بسیج کشورهای منطقه
 علیه نفوذ امپریالیسم روس و بوجود آوردن يك كمر بند دفاعی
 جدید است تا مانع نفوذ و پیشروی روس به طرف جنوب باشد.
 لذا آنچه درین طرح عمده و اساسی است نه خود افغانستان و
 تغییر در اوضاع داخلی آن بلکه تغییر در اوضاع داخلی
 و بین المللی منطقه به نفع امریکا است و این در واقع
 کمترین چیزی است که میتوانند در حل مسئله افغانستان
 بدان قانع شوند.

در اخیر نقطه قابل تذکر در همه
 این بدائات - چه روسی و چه امریکائی -
 اینست که به مثال کشیدن کشورهای معینی
 فقط برای تجسم و تمثیل بوده است و افغانستان
 کنونی هیچگونه قرابتی از لحاظ تاریخی اوضاع و شرایط داخلی
 و عوامل و انگیزه های درونی با این کشورها ندارد.

ج : بدائل مطرح در درون جنبش مقاومت افغانستان :

نیروهای درگیر جنگ مقاومت در افغانستان شدیداً

ناهمگون اند . ملت بپا خاسته^۶ ما نیز از طبقات و اقشار
اجتماعی متعدد و متخاصم تشکیل یافته که اکنون همه
درگیر یک جنگ میهنی بزرگ با اهداف و سیاست های متفاوت
اند . در کنار کارگران ، دهقانان و طبقات وسطی ،
فئودالیسم نیز با تمام وزنه و امکانات تاریخی خود
با استفاده از اوضاع مساعد ملی و بین المللی در جنگ
دخیل بوده و سازمان های سیاسی خود را بوجود آورده است تا
در مصاف تاریخی با سرمایه داری دلال بهشت از دست رفته
خود را بازیابد . و در ستیزه^۶ استعماری فئودالی ، خواهان
آن راه حل های اندک اربابان پشت پرده و بیاروی صحنه
آنها حکم می کنند .

نیروهای انقلابی جامعه با وجود پراگندگی آن در تمام
ساحات از بدو کودتای ثور کوشیده است صف مستقل خود را درین
نبرد دوران ساز داشته باشد که بدیل انقلابی در مقابل

استعمار لجام گسیخته روس از طرح ها و راه حل های ارتجاعی نیز به همان اندازه فاصله دارد که از رفوز مو- کولونیالیسم روسی • طبقات وسطی جامعه مادریین میان نیتوانسته اند سازمان سیاسی مستقل و بیامؤثر خود را بوجود آورند و بعنوان عناصر دینا له رودریین ماجرا اینطرف و آنطرف دست و پا میزنند •

بنا جنگ هر کدام از این طبقات نیز متکی به سیاست آن هاست و دور نمای تعیین شده و هدف گیری شده • آنها با بدائل مطروحه ایشان برای افغانستان آینده نیز کاملاً زهم متفاوت است که مادریین مختصر به چندتای آن اشاراتی خواهیم داشت :

۱- افغانستان امتداد پاکستان :

عده از نیروهای مقاومت سرنوشت خود را کاملاً به سیاست های مطروحه پاکستان بسته اند و این چیز عجیبی نیست چه این نیروها درینجا زاده شده و پرورش یافته و همه هستی و واقعیت وجودی خود را مرهون زمانداران پاکستان

هستند • بنا نمی‌توانند در علت غایی خود نیسز از
 ولی نعمت - و از آن فرا تر آفریننده خود - دوری گزینند •
 پاکستان کشوری تئو - پراگماتیستی است که در آن
 گاهی مذهب در خدمت اهداف پراگماتیستی طبقات حاکم
 بوده است و زمانی پراگماتیسم آن در خدمت نیروهای
 سیاسی مذهبی • ولی به هر حال این کشور خود را بعنوان
 يك کشور ایدئولوژیک مطرح می‌کند، و از این که تاریخ
 گذشته آن جزئی از تاریخ هند قدیم و یا افغانستان قدیم
 است با این دو کشور نیز در رابطه و تضاد قرار داده
 از یکجا نب پاکستان امتداد هند و افغانستان است ولی از
 جانب دیگر با ذاتیت سیاسی خود بعد از جنگ عمومی دوم در تقابل
 با موجودیت دو کشور فوق نیز قرار گرفته است •
 بنا سیاست افغانستان این کشور بنا بر ماهیت
 تئو - پراگماتیستی آن از یک جانب با دیدن منافع پراگماتیستی
 آنی و در از مدت این کشور را حمایت نماید و از جانب دیگر
 باید امتداد ایدئولوژیک آنرا a 1â جماعت اسلامی

در افغانستان متحقق بسازد.

از لحاظ پراگماتیک سیاسی مهمترین مسأله آنست که در سیاست افغانستان مطرح است گرفتن يك قرارداد بين المللی برای شناسایی خط دیورند به عنوان مرز رسمی دو کشور افغانستان و پاکستان است. مسأله ای که در بیش از سی سال یکی از نقاط زخم پذیر سیاست خارجی پاکستان بوده است و اکنون فرصتی طلایی برای التیام آن بوجود آمده است. بعد از سقوط امپراطوری "مردیمار اروپا" در اوایل قرن بیستم مسأله خلافت اسلامی تغییر شکل داد و کشورهای متعددی میخواهند "کعبه آمال" کشورهای اسلامی گردند. از ترکیه تا ایران، از سعودی تا مصر، از لیبی تا مغرب همگی ادعای رهبری کشورهای اسلامی را دارند و پاکستان نیز درین سابقه بنا بر سلسله اوضاع و شرایط مناسب جایگاه خوبی را احراز کرده است. امتداد نظامی پاکستان در کشورهای عربی و بخصوص کشورهای خاور میانه و خلیج و امتداد ایدئولوژیک آن به طرف جنوب شرق آسیا و اکنون بطرف شمال غرب همگی

در واقع تحقق این دکترین است که خود را در اشکال مختلف
 می‌پوشاند. ایجاد یک رژیم تئوکراتیک مدل پاکستانی
 نه تنها این کشور را در مرزهای شمال غربی آن از دیدگاه
 امنیتی در موقعیتی دلخواه قرار میدهد بلکه امتداد
 ایدئولوژیک آن میتواند افغانستان را به خط دفاع اول
 پاکستان مبدل گرداند.

ما اکنون سر آن نداریم تا سیاست افغانی پاکستان
 را در تمام جوانب آن تشریح نمائیم آنچه برای ما ارزش دارد
 اینست که نیروهای معین افغان نه تنها با این دکترین
 همراهی دارند بلکه به بزار بی‌اراده آن مبدل شده‌اند.
 بنا بر «حل سیاسی قضیه افغانستان» برای آنها،
 آزادی واقعی کشور از قید و بند روابط جابزانه امپریالیستی
 دموکراسی برای مردمی که تمام هستی خود را در راه آزادی خود
 نثار کرده‌اند، و عدالت اجتماعی برای توده‌های محروم
 نه تنها مطرح نیست بلکه این نیروها صریحاً در مقابل آن
 مخالفت با کفر و الحاد و... می‌ایستند به دلیل اینکه

رژیم مزدور روسی اینگونه شعارها را بلند کرده است بناءً
 بلند کردن این شعار از طرف هر کس دیگری آنها را در صفت
 "خلق" و "پرچم" قرار میدهد. این منطبق عوام فریبانه
 فقط و فقط بغا طرایست که راه را برای تسلط خود و اربابان
 خود خالی نمایند.

جای تعجب نیست که کادرهای رهبری این نیروها

صراحتاً اظهار می کنند مقصد از جهاد ما آزادی افغانستان نیست
 بلکه اسلام است؟! اسلام بدون آزادی، اسلام در اسارت و
 وابستگی؟! و تبلیغ اینکسسه ناسیونالیسم،
 میهن دوستی و آزادی خواهی همگی مترادف با کفر است خلع
 سلاح کردن مردم از خواستها و نیازهای برخی تاریخی شان
 با ابزار مذهبی است.

این نیروها در طول هشت سال جنگ ادا نموده اند*

گستاخ و بی آزر این سیاست بوده است ولی در طی همین
 مدت آشکار شده است که مردم ما به آزادی میهن و آزادی
 خویش تن خویش تا آن حدی پیوند دارند که نمیتوانند آنرا
 در مقابل هیچ بدیلی نادهیده بگیرند، هر چند این بدیل با
 کلمات انقلابی و متبرک پوشانده شود.

رهبران این گرایش اگر چه ظاهراً در مقابل مایعات
 "حل سیاسی" واکنش نشان میدهند ولی در واقعیت امر آنها
 حاضران دحتی با شیطان نیز دست همکاری بدهند مشروط بر
 اینکه حاکمیت و سروری آنها را ب مردم ما تضمین نماید
 نمونه زدو بند های عده^۶ از رهبران پشاور با امین جلال
 و نمونه های همکاری رسوای پنجشیر با روس مثل نمونه^۷
 خسرو راستیت^۸ .

هم اکنون روس اشغالگر عده^۹ از این قماش مردم را به
 طور غیابی "محا کمه" می کنند تا با بزرگ ساختن آنها در ذهنیت
 توده ها روزی بتوانند آنها را نیز به عنوان بدیل در راه "حل
 سازی" مورد استفاده قرار دهد و بدین صورت با سیاست قطعه
 قطعه کردن مقاومت *Piece Meal Policy* هر یکی را به
 دامی و به رنگی در گرد خود نگه دارد.

۲- افغانستان امتداد ایران:

شونیسم و توسعه جویی یکی از ارکان سیاست ایران
 است که هم در زمان شاه و هم در زمان خمینی در مقابل کشور

های همسایه به پیش برده میشد و این سیاست فقط در اشکال
و انگیزه‌های خود تا حدودی از هم متفاوت است ولی عسل و
اهداف آن با هم یکی است .

شاه ایران نظر به خلیج دوخته بود و خمینی خلیج و خاور
میان را یک جا هدف خود قرار داده است . شاه ایران تصرف
آب هیرمند و هرات را در نظر داشت و خمینی الحاق تمام ولایات
غربی و مناطق مرکزی افغانستان را در نظر دارد . شاه
ایران بر حق " تاریخی " شاهنشاهی استکامی نمود و خمینی
بر " ولایت فقیه " و حق " الهی " آن . و بالاخره شاه ایران
در خفا و به طور غیر مستقیم و گاهی نیز خجالتی از اهداف توسعه
طلبانه‌ی خود صحبت می نمود ولی خمینی در روشنی افکار جهان
به طور مستقیم و گستاخانه به افغانستان نمایندگان امام را
می فرستد تا بر سر نوشت مردم تصمیم بگیرند و حل سیاسی
قضیه‌ی افغانستان را نیز در امتداد ولایت فقیه در چارچوب
" اهل الحل والعقد " اسلامی ممکن میداند .
با این سیاست و با این دید دولت ایران نمیشد

توانست درگیرودار حادثه^۴ افغانی نیروهای وابسته‌های
 برای خود دست و پا نکند. این کوشش اشکال و ابعاد گونه‌گونه
 ای برای خود گرفت که خود داستانی است طولانی و در دا نگیز.
 ولی آنچه ارزش دارد اینست که ایران اکنون به‌طور عمده
 بر روی سه نیروی به‌ظاهر افغان اتکا دارد: سپاه پاسدار
 سازمان نصر و حزب الله و گاهی هم حرکت اسلامی. این‌ها
 نیروهای مزدور ایرانی اند که منافع ملی و میهنی خود را
 فدای سیاست توسعه‌جویانه^۵ ایرانی کرده‌اند.

بدیل اساسی آنها برای آینده^۶ افغانستان ایجاد
 يك افغانستان ملحق شده به "ولایت فقیه" خمینی است
 وقتی از بدیل سیاسی این نیروها صحبت می‌کنیم باید بطور
 دقیق از بدیل دولت ایران صحبت کنیم که به‌بیشتر^۷ این
 نیروها می‌خواهد در افغانستان و در مجامع بین‌المللی پیاده
 شود.

ایران در آغاز مذاکرات ژنودر سال ۸۳ طرح خود را برای
 آینده افغانستان^۸ فورمول بندی نمود: اخراج نیروهای

روسی و جایگزینی نیروهای صلح اسلامی در افغانستان. يك
 شورای اسلامی بین المللی مرکب از علمای روحانی کشورهای
 ضد امپریالیست اسلامی زمام امور افغانستان را بدوش می
 گیرند و بعنوان دولت موقت برای آینده افغانستان
 زمینه را مساعد می سازند.

این طرح بسیار روشن و گویا است، حق حاکمیت ملی
 افغانستان، آزادی آن و سرنوشت آن و قیومیت سیاسی آن
 به کشورهای ضد امپریالیست "اسلامی" داده میشود آنها
 نیز این قدرت را در آینده ها مطابق میل خود به نیروهای
 مزدور و وابسته خود میسپارند. البته مقصود از ضد امپریالیست
 تمایل انصار گرایان ایرانیست که خود را بدان ملقب میسازند.
 و در ظاهر غربستان سعودی و حتی پاکستان را از اشتراک در
 نیروی صلح اسلامی و شورای اسلامی محروم می سازد. مردم
 افغانستان نیز باید از این راه حل بی نهایت خرسند باشند
 چون قیم های جدید آنها بجای کلاه پوست بره "سایبریایی"،
 عمامه های سیاه و سفید بر سر دارند و بجای "انقلاب" تیپ

روسی به آنها "انقلاب" مدل ایرانی به ارمغان می آورند.
 البته وقتی در پهلوی این "شورای اسلامی
 بین المللی" چاشنی ولایت فقیه را نیز علاوه کنیم اشتهای
 سیری ناپذیر توسعه جویی ایرانی که ریشه در سیاست های
 شاهنشاهی دار دروشتن بره نظر می خورد.

این سیناریو وقتی تکمیل می شود که ایران در مذاکرات
 خود برای آینده افغانستان طرح تجزیه سه گانه افغانستان
 را مطرح می کند: شمال افغانستان (از شمال هندوکش به
 آن سو) به روسیه تعلق میگیرد، ولایات پشتون نشین جنوب
 شرق و غرب به پاکستان و ولایات جنوب غربی تاجیک
 و بلوچ با مناطق مرکزی به ایران الحاق میشوند.

این طرح تجزیه ای ایرانی از سال های ۸۳
 به این سو در میان نیروهای وابسته به ایران
 زمزمه میشود و چه بسا شخصیت های مذهبی میهندوستی که
 بخاطر مخالفت با اینگونه طرح های ضد ملی و مزدور منشا نه از
 جانب ایران مورد تعقیب، آزار و خلع ملاحیت قرار گرفته اند.

۳- افغانستان امتداد عربستان سعودی :

دولت عربستان سعودی از ازدواج سیاسی طرفداران

محمد بن عبدالوهاب (۱۷۰۳ - ۱۷۹۲ میلادی) که در قرن هژدهم

سلفیت مذهبی را با جهات‌نگشایی "اسلامی" پیوند زده بود همراه

با اهل سعود در اوایل قرن بیستم (۱۹۲۶) - بوجود آمدند.

این کشور که بنا بر ارقامی ۱/۴ تمام ذخایر نفتی جهان

را دارا است دارای ویژگی‌های خاصی است: این کشور

- عربستان سعودی یگانه کشوری است که در آن مذهب

وهابی مذهب رسمی و بر سر اقتدار آنست، آنچه از طرف کشور

های اسلامی دیگر به عنوان "مذهب" شناخته نمیشود و بیرون

آن را بدعت کافر و حتی کافر میدانند. چنانچه وهابیون نیز

به عنوان یک جریان "ظاهری" در اسلام با بسیاری از معتقدات

اسلامی در کشورهای مختلف که از محیط و فرهنگ قدیم خود

رنج گرفته است در تقابل و تضاد قرار می‌گیرد. تا آن حدیکه

دیگر مسلمانان در نزد وهابیون

"مشرک" هستند.

- وها بیت ننتها بمثا به يك ایده * مذهبی در مورد چگونگی
 تطبیق "ظاهری" احکام اسلامی بلکه بعنوان يك فکر جهان
 گشایانه و توسعه طلبانه عمل می کند که در قرن نوزدهم بنا بر
 توازن قوای معین در جزیره العرب به شکست انجامیده
 است و باید بار دیگر در پناه ثروت های بادآورده نفتی
 احیاء گردد.

- شرکت های نفتی امریکایی بخصوص از امکو
 ARAMCO در تثبیت دولت سعودی و در ترسیم سیاست های
 داخلی منطقه و بین المللی آن همیشه نقش قاطع و تعیین کننده
 داشته است.

درآمد نفتی این کشور در سال ۱۹۸۰ به بیش از ۳۶ میلیارد
 دلار بالغ میگردد و هزینه نظامی عربستان سعودی سالانه
 در حدود ۵۰۰ میلیون دلار و یا بیشتر از ۱۰٪ کل درآمد است
 و این هزینه ایست که به جز از دوازده کشور صنعتی جهان
 و اسرائیل دیگران تاب آنرا ندارند.
 این کشور از اواسط سال های (۵۰) در مقابل دو جزایری

که میخواست تسلط سیاسی خود را بر خاور میانه و کشورهای خلیج تا امین نماید درگیر بود. یکی آن ناصریم و دیگری رژیم شاهنشاهی ایران. و در اواخر سالهای (۷۰) که هر دو نیروی مخالف از میان برداشته شدند فرصت برای گسترش نفوذ عربستان سعودی روز افزون گشت. جنگ عرب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ و پیامدهای آن اهمیت روز افزون بحر هند و منطقه خلیج در استراتژی بین المللی قدرت های بزرگ، عدم ثبات در منطقه جنوب آسیا، و مداخله روس در افغانستان همگی عواملی بودند که به گسترش نفوذ عربستان سعودی بطرف شمال کمک میکرد.

هم اکنون عربستان سعودی در میان سا زمان های مختلف پشاورى - بخصوص بخش اخوانى آن - به شدت مشغول فعالیت است. و از میان آنها به نفع خود سربازگیری میکند. بعضی از رهبران حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، و حزب اسلامی (خالص) بعد از اینکه روابطی با عربستان سعودی به هم زدند از احزاب اصلی خود جدا شدند و علم استقلال

برافراشتند و علنا به تبلیغ مواضع وها بیت میپردازند.
 رهبری اعتقادی در تنظیم آقای سیاف عمدتاً به دست
 وها بی هاست. و شکل گیری يك جریان وسیع سلفیت یا
 وها بیت در میان وها بیون افغانستان که قبلاً آنها را
 " پنج پیره " و بدعت کار میدانستند در حال پیشرفت است و
 " مهاجرین " افغانی در کمپ ها اکنون کار دیگری جز موافقت
 و یا مخالفت با وها بیها و سلفیها ندارند. این مبارزه تا آن
 حدی شدید است که در بعضی جاها ادای مراسم مذهبی به این
 یا آن شکل از طرف مخالفین و یا موافقین وها بیت با حملات
 مسلحانه و کشت و کشتار همراه بوده است.

تعداد زیادی از روشنفکران افغانی که فارغ التحصیل
 مؤسسات دینی اند و یا خرده معلومی در امور مذهبی دارند
 توسط " دارالافتاء السعودی " مورد امتحان؟ وفاداری به
 وها بیت قرار میگیرند و در صورت موفقیت در این امتحان که
 در واقع سر باز گیری اداره های جاسوسی را می ماند ما هوار
 چهار هزار کلدار معاش میگیرند. عده دیگری که ولایت

و وفاداری خود را به دستگامه‌ها بی‌اثبات رسانده باشند
 ماهوار علی‌الاقبل ده هزار کلداری پول دریافت میدارند که
 بطور مستقیم از سعودی برای آنها فرستاده میشود.

افراد و سازمان‌های که بتوانند وفاداری خود را به
 وراثت به اثبات برسانند میتوانند از کم‌مادی تسلیحاتی
 سعودی چه بطور مستقیم و یا غیر مستقیم مطمئن باشند.

اینها همگی گوشه‌آزان ترازدی بزرگی است که این
 ملت قهرمان و تسلیم‌ناپذیر با آن روبرو است ترازدی که
 عمدتاً تجار و زنگ‌تاجران و بیشتر ما نه روسی توانسته است به
 عنوان عوارض جانبی این گونه دمل‌ها را نیز برپیکر
 خونریز ملت ما برپا کند.

طرفداران امتداد نفوذ عربستان سعودی در افغانستان

بدیل خود را در وجود آوردن يك حکومت اسلامی a la
 عربستان سعودی پنهان نمی‌کنند. این گروه علی‌الرغم
 مخالفت ظاهری شان با حل سیاسی "ملل متحد"، خود حاضر
 اند با دولت کابل و روش در تماس‌های مستقیم و غیر مستقیم

قرار گیرند مشروط بر اینکه اهداف آنها مبنی بر رسیدن
به قدرت تضمین شود.

۴- افغانستان امتداد حاکمیت مردم :

ما چنانچه در بدایل مطروحه تا اکنون دیدیم،
کشور ما و مردم ما از جوانب مختلف مورد توطئه و دست درازی
قرار گرفته و اکنون که ملت قهرمان و تسلیم ناپذیر ما
در مقابل ازدهای روسی سینه سپر کرده و با قریانی بی‌همتای
خود حماسه عجاویدانه انسان آزاده افغانستان را تمثیل می‌کند،
بسیار انددشمنان دوست نمایی که ملت ما را از پشت خنجر
میزنند و میخواهند از مردم ما به مثابه گوشت دم‌توب استفاده
کنند، تا اهداف جهانی و یا منطقه‌ای خود را برآورده سازند.
طرح این مسایل و لویه‌طور بسیار مختصر - از این جهت
ضروری می‌نماید که مقاومت ملی مردم ما در مقابل استعمارگر
روس در متن اوضاع و شرایط بسیار بغرنج و پیچیده و سلسله
عوامل متناقض و زور آزمایی قدرت‌های بزرگ بین‌المللی
- بزرگ و یا کوچک باید راه خود را به طرف آزادی بنا زند.

برخی از مردم ما اگر هم گاهی به طور نا آگاهانه از طرح
 های یاد شده قبلی طرفداری نمایند، ولی آنچه پیر و واضح
 است اینست که مردم غیور و باشهامت ما با تاریخ پرافتخار
 ضد بیگانگی پرستی خود هیچ گاهی پیوغ اسارت بیگانگان
 و استعمارگران را بر شاهای خود تحمل نخواهند کرد.
 مقاومت بیش از هشت سال مردم ما با این مقیاس شگفت انگیز
 خود دلیل دیگری است بر اینکه این ملت اسارت هیچ
 قدرتی را پذیرا نیست. ملت ما با ایستادگی و آزادی خود به
 همه جهان خواران هشدار داده است که دست از لانه عقابان
 دور نگهدارند و خیال باطل تسخیر این سرزمین و تسلیم
 مردم آنرا، بطور کامل و دائم از سر خود بدرکنند.
 مردم ما به کمتر از آزادی کامل خود قانع نمیشوند که
 در آن حاکمیت ملی ما به خود مردم تعلق گیرد. سرزمین
 واحد، یکپارچه، متحد و متکامل ما، موطن حقیقی آرزوها
 و آمال مردم این مرزبوم باشد و الزامات و شرایط جا برانه
 امپریالیستی از تمام مساحات زندگی ما رخت بر بندد.

روابط ظالمانه، بهره‌کشی از زندگی آنها طرد گردد تا آنها بتوانند به طور آزادانه و آگاهانه در ساختن تاریخ خود سهمگیری نمایند.

اگر تا امروز این آوازه برحق و پیروزمند مردم صادر از دهام حراچی‌های سیاسی تاجران سرنوشت مردم فارس و ضعیف جلوه میکند و اگر تا اکنون این بدیل نتوانسته است جایگاه لازم خود را در مسیر تاریخ مردم ما اشغال نماید، نه به این علت است که مردم ما دارای ساخت اجتماعی قبیلوی بوده و از ایده‌های مدرن و عصری چیزی نمی‌دانند و برخلاف آن می‌ایستند و نه هم به این دلیل است که مردم افغانستان طبیعتاً مخالف پیشرفت و ترقی و... هستند بلکه عمدتاً به این دلیل است که جو غیر طبیعی و مصنوعی سیاسی ایجاد شده توسط قدرت‌های حریف امپریالیسم روس و دستیاران منطق‌های آنها پرده‌ای دوغلیظی را بر دیده و دل مردم ما پراکنده اند تا در این محیط غبار آلود و سیاه بتوانند به سرنوشت مردم دستبرد بزنند.

نیروی حریف امپریا لیسم روس - با دستیاری غیر-
 مستقیم خود روس ها - در طی هشت سال گذشته آن محیط خفقان
 آلود و هستریک را به وجود آورده اند که در آن نه تنها نیروهای
 بالقوه ضد روسی بیطرف میشوند و از صحنه اخراج میگردند
 بلکه یک شویش مصنوعی توده ای ضد ترقی، پیشرفت، آزادی و
 رفاه را ایجاد نموده اند که از آن فقط دشمنان رنگارنگ مردم
 ما استفاده میبرند.

نتیجه این سیاست ها چنانچه ما در مقالات گذشته نشان
 داده ایم - جز شکست در مقابل امپریا لیسم روس و در غلطیدن
 در چنگال اهریمن سیاه ارتجاع چیز دیگری نیست.

بنا بر طرح یک بدیل ملی - انقلابی که بتواند مردم را مقابل
 تجاوز استعمارگر روس به طور محکم بایستد و هم کشور و مردم ما
 را از دست درازی "دایه های مهربان تر از مادر" و دزدان

سرگردان مصئون نگهدار به ضرورتی انصراف ناپذیر است.

قسمت چهارم:

در راه طرح يك بسديل ملی و انقلابی :

بعد از کودتای هفت ثور کشور ما به یکی از گره های مهم

انقلاب چپا نی مبديل شده است .

— درینجا بمدت هفت سال پیهم میا رزه مسلحانه توده های

شگفت انگیزی علیه سوسیال امپریالیسم روس در جریان است

که در هیچ جای دنیا چنین نبوده و نیست . این یکی از ویژگی

های جنبش مقاومت ماست .

— تغیر در توازن قوا در افغانستان بطور قطع توازنات

منطقه و حتی خاور میا نه را تحت تاثیر خود قرار میدهند .

افغانستان علی الاقل در تاریخ معاصر خود هیچگاه از چنین

موقعیت استراتژیک برخوردار نبوده است .

— اکنون اگر روس امپریالیستی بطور گستاخانه ای

به کشور ما تها و ز نموده این تها و ز نظا می مستقیم عکس العمل

گسترده نیروهای بین المللی را سبب گشته است و حلالا

بسیاری از کشورها منافع با الفعل و یا بالقوه خود را در کشور

ما جستجو و حمایت می کنند . کشور ما در تاریخ معاصر خو هیچ
گاه به چنین درجه ای محل تلاقی و کشمکش منافع قدرت های
بزرگ نبوده است .

— جنگ مقاومت ضد روسی بنیان زندگی اجتماعی، سیاسی

فکری و فرهنگی جا معه ما را دچار دگرگونی های متعددی کرده
است . این تغییرات علی الرغم مضمون تراژیک و غم انگیز
آن برخلاف اراده روس اشغالگر در تحلیل نهایی میتواند
عامل ذهنی مثبتی در بیداری شورای انگیز ملت ما و در نتیجه
در تغییر ساختار اجتماعی و طرد استعمار و امپریالیسم از کشور
ما گردد .

— علی الرغم اینکه نیروهای ارتجاعی و تاریخ زده در ورطی

شعار مبارزه علیه استعمار و گرو روس توانسته اند عده ای از نیرو
های توده ای را به دنبال خود بکشانند و شبکه روابط منطقه
و بین المللی خود را بر پایه سروری آینده گسترده اند ولی
جریان پوسیدگی و فساد این نیروها به عنوان يك فرايند
اجتناب ناپذیر تاریخ در حرکت است که هیچ کس

نمی توانند از آن جلوگیی — مرد.

— نیروهای انقلابی جا مغذ اگرچه اکثر از ساخت داغ
مبارزه ضد استعماری — بنا بر علل معینی — دوری گرفته
و در نتیجه بنا بر این دوری از لحاظ ایدئولوژیک و سازماندهی
در وضع اسفناکی بسر میبرد ولی مرز بندی میان عناصر —
استوار و وفادار به انقلاب و عناصر فریبکار خریدار در صفوف
نیروهای انقلابی روز تا روز روشنتر و دقیقتر میگردد و این
خود میلادیک کیفیت نوین را در میان این نیروها — که از بی
عملی و لافزنیها منقدر فاصله داشته باشند که از آنحلال
اعتقادی ، سیاسی و دنباله روی — مؤده میدهد .

بدینصورت کوشش در راه طرح یک بدیل ملی و انقلابی
برای «حل قضیه افغانستان» بحیثیت سیاسی و تاریخی خود
را کمائی میکنند .

ما از اول مقاله گفته ایم که ما طرفدار جنگ عادلانه
مردم علیه امپریالیسم روس و مخالف سرسخت و شکست ناپذیر
جنگ غیر عادلانه ، توسعه جویانه و امپریالیستی روس در

افغانستان هستیم، و از اول دوران جنگ مقاومت خلق
خود با از خود گذشتگی و جانبازی بی نظیری درین "پویه حماسی"
اشتراک ورزیده ایم و هم اکنون نیز تیر و شمشیر سنگرداران
ما سینه پیکینه دشمن را میدرد و آتش فروزان نبرد ما
تار پایی از دشمن وجود داشته باشد همچنان فروزان است.
چنانچه به همین مقدار نیز ما طرفدار صلح عادلانه
و شرافتمندانه، واقعی و دوامدار برای مردم خود هستیم
و مخالف سرسخت "صلح" غیر عادلانه، تحمیلی و توطئه گرانه
می باشیم.

در واقعیت امر جنگ عادلانه ما برای صلح عادلانه
و جنگ پرافتخار و شرافتمندانه ضد امپریالیستی ما برای
رسیدن به صلح شرافتمندانه و واقعی و دوامدار است و میان
این دو رابطه ناگستنی وجود دارد.

ولی صلح عادلانه را از "صلح" غیر عادلانه چگونه می
توان تفکیک کرد؟

ما از لحاظ تئوریک مبانی سیاسی یک صلح عادلانه

را در قسمت اول مقال تشریح کردیم ولی باید اکنون در کشور خود ما و در شرایط مشخص خویش معیارهای دقیق و روشن این صلح عادلانه را پی ریزی نمائیم :

۱- اخراج فوری ، کامل و بدون قید و شرط نیروهای

اشغالگر از افغانستان :

آقای گورباچوف سردمدار جوان امپریالیسم روس که در مکیدن خون خلقها و عظمت طلبی روسی اشتباهی بیش از اسلاف گندیده و بدنام خود دارد ، چند روز قبل در ولادی و استوک خروج ۸۶ غنچه ساکرا اشغالگر خود را تا اخیر سال از افغانستان وعده داد و (وسیله ساخرونچوف) نماینده روس امپریالیستی در ملل متحد اعلام نمود که اگر غرب "حسن نیت" نشان دهد روس قدم های دیگری نیز بر میدارد . نماینده مزدور دولت دست نشاندۀ کابل در مذاکرات ژنو خروج نیروهای روسی را در چهار سال بعد از قرارداد و تضمین های بین المللی و ... وعده میدهد . و شروط سه گانه دیگر آن که عدم مداخله در امور دولت مزدور کابل (بمعنی پذیرش آن از طرف جامعه

بین المللی و مردم افغانستان) تضمین های بین المللی
برای حفظ حاکمیت مزدوران آنها در افغانستان و فرستادن
سه میلیون آواره برای تحکیم پایه های مزدوری آنها است
به توافق؟ رسیده است.

اگر طرح آقای گورباچوف راجدی تلقی نمائیم با یک
محاسبه کوچک معلوم میگردد که نیروهای ۱۲۰ هزار نفری روسی
در شرایطی که موانع برای آنها بوجود نیاید سالانه ۶ هزار
نفر به کشور خود عقب نشینی میکنند بنا بر این ———
افغانستان و جامعه بین المللی باید ۲۰ سال را برای حرکت
نهایی «خرس قطبی» به موازات قطب شمال در نظر بگیرند.

در بر توطئه آقای گورباچوف پیشنها دد لک افغانستانی
آن شاه محمد دوست که خروج نیروهای روسی را در چار سال
در نظر میگیرد مشروط به سلسله شرایطی است که در تحلیل
نهایی پذیرش موقوف استعماری افغانستان توسط جامعه
بین المللی و نابود کردن مقاومت افغانستان،
عناصر آن است.

بنا دیده میشود که اخراج دوا مدار، جزئی و مشروط نیروهای روسی از افغانستان در خدمت تثبیت استعمار روس و نابودی مردم ما و مقاومت ملی ماست لذا تا تکید بر روی اخراج فوری، کامل و بدون قید و شرط روسی اولین معیار صلح عادلانه است.

۲- اعتراف و تضمین بین المللی به حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی مردم افغانستان و عدم مداخله مستقیم و یا غیر مستقیم، مخفی و یا علنی امپریالیسم بخصوص امپریالیسم روس در امور داخلی افغانستان:

هم اکنون امپریالیسم روس در مورد رژیم سیاسی آینده مردم ما، درباره شیوه رهبری کشور ما، نیروهای که باید این رهبری را بدوش گیرند و درباره ساخت آینده اقتصادی جامعه ما بیشتر مانده ادعاهای دارد. گرچه این ادعاهای فقط و فقط چهره امپریالیستی روس را آشکار میسازد و برای مردم ما هیچگونه ارزشی ندارد ولی از جانب دیگر نیات مداخله گرانه و امپریالیستی روس را در مورد آینده افغانستان

به خوبی نشان میدهد.

روس امپریالیستی از سال های ۸۱ با اینطرف مردم
 واکخان را با زور و جبر استعماری از خاک و سرزمین شان
 رانده و آن قطعه از پیکر سرزمین ما را حتی از زیر اداره حکومت
 مزدور خود نیز بیرون کشیده است. واکخان اکنون به پایگاه
 قطعی روس برای تهدید علیه چین و پاکستان و احیاناً
 هندوستان تبدیل شده و بدینصورت تمامیت ارضی ما در زیر
 چکمه های عساکر اشغالگر جزیره دار گشته است.

دستگاه جاسوسی K.G.B. اکنون با ساختن
 مدل K.G.B. و تربیت عناصری از مزدوران ایرانی و
 پاکستانی در افغانستان کشور ما را به پایگاه فعالیت های
 جاسوسی خونعلیه مردم ما و علیه کشورهای همسایه ما تبدیل
 گردانیده است.

بدینصورت قطع تمام این ریشه های زهرناک و پاک
 کردن ساخت سرزمین مقدس ما از لوث بازمانده های
 استعمار ضرورتی انصراف ناپذیر و یکی دیگر از معیارهای

صلح عادلانه است .

هر صلحی که در مورد حق حاکمیت ملی ما بهر شکلی از اشکال و به هر درجه ای نرمش نشان دهد تجزیه حتی يك وجب از خاک ما را نادیده بگیرد و یا مداخلات مستقیم ، غیر مستقیم ، مخفی و یا علنی امپریالیسم روس را تحمل نماید صلحی عادلانه نخواهد بود .

۳- سپردن حق حاکمیت ملی افغانستان به نمایندگان

منتخب مردم و در قدم اول به نیروهای مجاهد افغانی :

این يك راز افشا شده بین المللی است که قدرت های بزرگ از دیر زمانی شخصیت ها و نیروهای میا نگین را جستجو می کنند تا جا نشین وضع فعلی گردند . و یا میکوشند در زیر نام "آشتی ملی" عناصری را گرد آورند و سر نوشت مردم ما را برای آنها بسپارند . این تخطی واضح و غیر قابل تحمل بر حق حاکمیت ملی مردم افغانستان است . گرچه ما زاعقیده برین است که هر افغانی که ما نند "خلق" و "پرچم" به خیانت ملی متهم نباشد اصولاً حق دارد اعیه زهبری مردم خود را

داشته باشد و خود را در معرض قضاوت مردم خود قرار دهد
و این مردم هستند که از جمع مدعیان رهبری، اصیل ترین
و انقلابی ترین گروه ولایه های اجتماعی و از متن آنستاد
رهبری خود را از جمر آتش انقلاب بر میگزینند. ولی تعیین
اشخاص معینی که بتوانند مصالح روسی و غربی را همزمان پاسداری
نموده و به اصطلاح "آشتی ملی" بوجود آورده، در واقع کتمان
کردن خیانت ها و جنایت های است که روس ها و مزدوران آن
در افغانستان مرتکب شده اند و میان مردم ما و آنها
دریایی از خون و آتش حایل است. هر نیرو و هر شخصیتی که
بخواهد بمثابه پل منافع دوا بر قدرت عمل کند و مردم ما را
از تصمیم گیری فعالانه و آگاهانه در مورد سر نوشت آینده شان
باز دارد بطور عینی به مثابه عامل استعمار گرزوس عمل میکند.
لذا پذیرش هر نیرو و یا شخصیت خارج از اراده مردم ما
مطابق به آرزوها و مصالح قدرت های بزرگ در تضاد با صالح
عادلانه قرارداد و کسانیکه بدان گردن بگذارند در واقع
یکی از ارکان صلح عادلانه را زیر پا گذاشته اند. حاکمیت ملی

بخود مردم، بخصوص مردمیکه در راه آزادی افغانستا خونبهای بزرگی را پذیرا شده اند، تعلق دارد تا این حاکمیت را توسط ارگان های انتخابی خود مردم اعمال کنند.

تحلیل شخصیت های مومیایی شده و مونتاژ شده در فابریکه های توطئه خارجی بر مردم ما و مقدرات ما تخطی بزرگی از حق حاکمیت ملی مردم ماست و بدین صورت سپردن حق حاکمیت ملی مردم ما بخود آنها و بخصوص کسانیکه خونبهای آزادی را با هستی خود پرداخته اند یکی دیگر از معیارهای صلح عادلانه است.

۴- تحقق و پاسداری از آزادی ملی واقعی :

ما طوریکه در صفحات قبلی نشان دادیم کشور ما اکنون در مرکز توجه قدرت های متعدد و متضاد بین المللی و منطقه ای قرار گرفته است و خطر این می رود که باشکست امپریالیسم روس، در تحت تاثیر این روحیه ضد امپریالیسم روسی، در بند دیگر امپریالیست ها و یا قدرت های منطقه قرار گیرد. آنچه از هم اکنون توسط آنها مذبوحانه بر نامه ریزی میشود:

ما را عقیده بر این است که مردم ما بدین خاطر در مقابل
استعمار گروس نایستاده اند تا راه را برای امپریالیست
های حریف آن باز کنند و ما چنانچه دست درازی قدرت های
بزرگ را پذیرا نشده ایم، دست درازی قدرت های کوچک
بین المللی و منطقه را نیز به هیچ صورتی نخواهیم پذیرفت.
چنین مداخلات در زیر نام اشتراک سرنوشت و زبان، کلتور
و مذهب باشد و یا در هر لباس متبرک دیگر پوشانده شود.

پاسداری از آزادی ملی واقعی بمفهوم حفظ استقلال
کشور و عدم وابستگی به قدرت های خارجی بیگانه و استواری
روی خط مشی مستقل ملی و انقلابی بمفهوم مبارزه قاطع علیه
استعمار، امپریالیسم، نژادگرایی، صهیونیسم، دفاع
فعال از مبارزات آزادیخواهان خلقها، ملل و کشورهای
اسیر و دربند، دفاع از ترقی و پیشرفت اجتماعی از موضع
زحمتکشان برای رسیدن به جامعه فارغ ازستم ملی و طبقاتی
اشتراک فعال در قضایای بین المللی بر پایه روابط
مساویانه و عادلانه با کشورهای داری نظام های سیاسی

متفاوت و همکاری و همبستگی همیما نه با آن نیروهای کس
مستقل از دایره نفوذ ابر قدرت ها و امپریالیست ها برای
آزادی مردم خود مبارزه می کنند و ...

خلاصه دشمنی با دشمنان آزادی، دموکراسی، ترقی
اجتماعی و دوستی و همبستگی با مبارزان واقعی راه آزادی،
دموکراسی و ترقی اجتماعی عناصر اساسی صلح عادلانه اند و تخطی
از آنها صلح عادلانه را خنثی می سازد.

۵- پذیرش دموکراسی بعنوان ضرورتی تاریخی برای

اعمار با ما بعد از جنگ افغانستان :

تاریخ کشور ما و تمام کشورهای جهان نشاندهنده
اینست که امپریالیسم، استعمار و بهره کشی با دور کردن مردم
از صحنه زندگی فعال اجتماعی و سیاسی همراه بوده است.
دیکتاتوری - بمفهوم دور کردن مردم زحمتکش از ساختن
آگاهانه و فعالانه تاریخ شان - همیشه همزاد و همراه
استعمار و امپریالیسم بوده است. یا همراه با امپریالیسم
زندگی می کند هستی و نیستی اش بدان مربوط است - مانند

رژیم فاشیستی دست نشاندۀ روس در افغانستان - ویسا
 جاده صاف کن امپریالیسم و استعمار بوده است - ما نند رژیم
 های دوران قبل از کودتای ثور - •

برای اینکه این فاجعه ملی - تاریخی دوباره تکرار
 نشود هیچ تضمینی بجز دموکراسی برای توده های مردم
 و اشتراک فعالان و آگاهان آنها در زندگی سیاسی و اجتماعی
 نیست • بخصوص اینکه اکنون ملت ما همگی با سلاح های
 گرم و ثقیل مسلح اند • در صورتیکه دموکراسی واقعی پایه
 مناسبات درونی جامعه ما را تشکیل ندهد، کشور ما بطور
 حتم شکار نیست در ازی های قدرت های بین المللی و منطقه
 میگردد • نمونه لبنان کنونی پیش چشم ماست • بدین صورت
 پذیرش دموکراسی واقعی به عنوان اصل رهنمای زندگی
 سیاسی و اجتماعی آینده ما ارتباط عمیقی با آزادی ملی دارد
 که در صورت تخطی از آن نمیتوان صلح عادلانه، شرافتمندانه
 و دوامداری را در کشور تأمین نمود •

عناصر و نیروهای که از این اصل غافل می مانند و یا

خود را در زیر سایه پیل بزرگ می پندارند و با انحصار گری
 احقانه میخوابند با چند تا تفنگ خیراتی بر مقدرات مردم ما
 نی سواری کنند با ید بدها نند که بطور عمد و با اصرار میخوابند
 عمر استعمار را در کشور ما دراز سازند، مردم را از گرفتار
 آگاهی محروم و آنها را از تصمیم گیری بر سر نوشتشان بی دور
 ساخته و بدین صورت به ادا مة عمر نکبت با استعمار کمک میکنند
 چنین است که پذیرش دموکراسی به عنوان تعیین کننده روابط
 درونی جامعه ما، بعنوان معیاری برای صلح عادلانه
 معقولیت و عینیت خود را می یابد. صلح عادلانه هیچگاهی در
 پناه "حاکم مستبد عادل" بوجود نیامده و در افغانستان نیز
 بوجود نمی آید.

۶- پایه گذاری يك نظام عادلانه اجتماعی و دادن حق

تعیین سر نوشت اجتماعی برای محرومین جامعه :

امپریالیسم روس اساسا برای استثمار بیرحمانه
 و بی حد و حصر مردم ما به این کشور لشکر کشی نموده است جنگ
 کنونی آن پایه در منافع آزمندانة اقتصادی همراه با گسترش

استرا تژیک آن بطرف جنوب دارد که آنرا به بحر هندی و خلیج فارس نزدیک میسازد. بدین صورت استعمار روسی برخلاف آنچه بر رخ خود نقاب «اصلاحات» اجتماعی و «سوسیالیستی» کشیده است از جا برانه ترین و بیرحمانه ترین اشکال مناسبات اجتماعی در جا معه ما نمایندگی می کنند:

گارتبیبی ما زان می دزدند، فارم های زراعتی ما (دولتی و غیر دولتی) امتداد کارخانه های روسی میگردند، بازارهای ما از فرآوردن های روسی بر می شود و دسترنج کارگران و دهقانان ما بقیمت از زان به روسیه صادر میگردند. این ها انواع مختلفی از بهره کشی روسی در افغانستان است که مناسبات غیر انسانی فئودالی نیز در پناه آن تجدید حیات میکنند. سزنگون کردن این روابط جابرانه در واقع هدف جنگ عادلانه ماست. آزاد کردن مردم ما از وابستگی اقتصادی - اجتماعی و العالی روابط و مناسبات امپریالیستی روسی آن الزام و پیش شرط اساسی است که بدون آن نمی توان از صلح عادلانه و شرفا فتنمندان نه یاد نمود. به عبارت دیگر اگر آزادی و وطن

با آزادی هموطن توأم نگردد آن آزادی بجزعوا مفریبی
 چیز دیگری نیست • و آزادی هموطن فقط از خلال پایه گذاری
 روابط عادلانه اجتماعی و یک نظام اقتصادی - اجتماعی که
 در آن همه مردم بخصوص رنجبران و زحمتکشان کشور شمره
 دسترنج زحمات و فداکاری های خود را خود برچینند ضرورتی
 انصراف ناپذیر است •

از چنانچه دیگر ما عمیقاً عقیده داریم که ظلم ملیسی یا
 امپریالیستی با ظلم اجتماعی روابط ناگسستنی دارد یکی
 دیگری را تقویت می کند و یکی هم پی آمد دیگری است • تجربه
 کشور ما چنین بوده است که امپریالیسم روس در طی یک ربع قرن
 همیشه پشتیبان ارتجاع و ظلم اجتماعی در کشور ما بوده است
 و در عین حال از خلال روابط ظالمانه اجتماعی بود که عده ای
 وطن فروش توانستند با عوا مفریبی برگردان مردم ماسوار
 شوند و بعنوان ابزار خیانت و جنایت در دست روس استعمارگر
 قرار بگیرند • این تجربه تلخ تاریخی باید برای ما کوه
 به قیمت خون بیش از یک ملیون انسان بدست آمده است

فرا موش ناشدنی باشد.

بدین صورت آزادی ملی واقعی یا آزادی اجتماعی و حق تعیین سرنوشت ملی با حق تعیین سرنوشت اجتماعی را بطه ارگانیک و غیر قابل انفصال خود را می یا بدکه یکی دیگری را تقویت می کند و نبود یکی به فقدان دیگری منتهی میشود.

۷- الغای تمام قراردادهای ننگین و اسارت بسان

امپریالیستی و بخصوص قراردادهای بین دولت مزدور

و امپریالیسم روس و اقمساران:

امپریالیسم روس از سال های ۱۹۵۴ با ینسوبه نفوذ

”آرام” و همه جا نبه در کشور ما پرداخت و با لخره از خلال قرار دادهای جا برانه امپریالیستی در کشور ما موقعیت مناسبی را بدست آورد که بتواند ستون پنجم خود ”خلق” و ”پرچم” را به وجود آورده و دست به توطئه علیه یاران و همکاران سابق خود بزنند.

بعدا ز کودتای هفت ثور که زمام امور کشور ما کاملاً

بدست مزدوران روس افتیده، امپریالیسم جنایت پیشه روس

از خلال جنایات بی‌شمار خود بر خلق ما، کشور ما را در شبکه‌ای از قراردادهای ننگین و اسارت با امپریالیستی پیچانند تا این واقعیت وجودی سند قرارداد و حقوقی خود را نیز داشته باشد.

امپریالیسم روس لشکرکشی‌ها در آنه خود را به کشور ما مطابق به قرارداد دسالمبر ۱۹۷۸ تره‌کی - برژنف میداند که ماده پنجم آن به روسیه امپریالیستی حمله‌گر کشی و مداخله در امور کشور ما را داده است. این مشت نمونه خروار است و کشور ما از خلال صدها و هزارها قرارداد علنی و مخفی در دام جهانگشائی روس امپریالیستی گیر افتاده است. اعلان صریح و جسورانه اینکه ما تمام قراردادهای جابرانه و ننگین اسارت امپریالیستی را بطور کامل ملغی اعلام داشته و هیچ گاه و بیه هیچ صورت اینگونه قراردادها را به رسمیت نخواهیم شناخت، با فشاری روی یکی از ارکان صلح عادلانه است. چه این قراردادها توسط مشتی عمال میهن فروش و خاین و بی اراده با ارباب آن عقد گردیده و هیچگونه راه بطلان قانونی

آزادانه میان مردم دلیر و باشها مت ما و امپریالیسم روس را با زگونی کند. ملتوی گذاشتن این موضوع مهم و با برخورد دوگانه "هم به میخ وهم به نعل" پذیرش تسلط امپریالیستی روس در اشکال ظریفانه تر آن و مخالف صریح آزادی ملی و واقعی مردم ماست.

۸- جبران خسارات برای مردمی که از تجاوز روس متضرر

شده اند به خصوص خانواده شهدا، زندانیان و مہاجرین و ... :

امپریالیسم روس جنایات غیر قابل وصفی را علیه مردم ما مرتکب شده است. مردم ما را قتل عام کرده، زندانی نمودند، شکنجه و تحقیر کرده، شهرها و روستاهای ما را بمباران نمودند، ملیون ها انسان را از خانه و کاشانه شان بی ریشه و در بدر ساخته و ملیاردها دلار ثروت ملی ما را بر باد داده است. قربانی های این جنایت تاریخی نباید بنام "صلح خواهی" به فرا موشی سپرده شود زیرا مردم غیور ما که ملیاردها دلار ثروت های مادی چنانچه ثروت های غیر قابل حساب معنوی خود را درین جنگ از دست داده اند بعد از ختم

آن نمی‌توانند سال‌های سال وضع زندگی خود و زخم‌های ناشی
از این جنگ تجا و زکا را نه‌را التیام بخشند.

بدین‌صورت جبران خسارات برای آنها از جانب امپریالیسم
روس - چنانچه يك بر نامه وسیع با زسازی زندگی مردم متضرر
شده - که توسط ملل متحد و دیگر مؤسسات بین‌المللی تمویل
گردد تحت اراده و نظارت نمایندگان اصیل مردم ضرورتی
اجتناب‌ناپذیر است.

عدم توجه بدین نکته از يك جانب متجاوزین بین‌المللی
را تشجیع می‌کند که هر بار دلشان خواست به کشورهای کوچک
تجا و ز نمایند، غارت و چپاول کنند و قتل‌عام نمایند و در اخیر
نیز بر مردم منت بگذارند و به طویل‌های خود برگردند، و
از جانب دیگر قربانیان جنگ و فاشیسم روس را به فراوانی
در بدری، فلاکت و بدبختی می‌سپرد که در تکامل اجتماعی آینده
کشور ما اثرات منفی عمیقی بجا خواهد گذاشت.

بدین‌صورت مطالبه جبران خسارت از روس امپریالیستی
و تعهد نیروهای انقلابی به کمک بی‌شائبه برای این قربانیان

و خانواده‌های شان به عنوان سیاس‌بیریا و بی‌آلایش از استواری و جانبازی آنها یکی از معیارها و شرایط صلح عادلانه است که بدون در نظر گرفتن و تأکید روی آن صلح ما با امپریالیسم روس عادلانه‌نی، بلکه غیر عادلانه، قدرت طلبانه و ظالمانه خواهد بود.

۹- رسیدگی به اعدام شدگان، زندانیان سیاسی و

گم‌شدگان و مجازات قاتلین و عاملین آنها طبق

قوانین ملی:

امپریالیسم روس در طول هشت سال گذشته بیش از یک میلیون از برادران و خواهران ما را کشته است و هم اکنون بیش از صد هزار زدلوران مردم در زندان‌ها و سیاه‌چال‌های روسی بستمی‌پرند و به همین تعداد افراد نیز زردیده شده و در موردی نبود و نبود، زندگی و مرگ آنها بخا خانواده‌های شان هیچ چیزی گفته نمی‌شود. اجساد قربانیان فاشیسم روسی به خانواده‌های شان سپرده نمی‌شود و حتی زندانیان از دیدارهای عادی با خانواده‌های شان محروم هستند.

رسیدگی به استعدام شدگان ، چنانچه به زندانیان سیاسی و گم‌شده‌گان ، و مجازات قاتلین و عاملین آنها یکی از ضوابط اساسی است که بدون آن صلح ما با امپریالیسم روس نمی‌تواند عادلانه تلقی شود . فراموش کردن برادران و خواهران شهید ما و عدم توجه به رنجیکه زندانیان دلاور ما در شکنجه‌گاه‌های روسی متحمل شده‌اند صلح ما را با دشمن از محتوای انسانی و انقلابی آن تهی می‌کند و صلح عادلانه نخواهد بود .

امپریالیسم روس و سگ‌چوچه‌های آن با یدبه مردم ما ازین خونریزی‌های بی‌شمار حساب بدهند و عاملین آن باید بجزای کردار خود برسند . این یکی دیگر از معیارهای صلح عادلانه است .

۱۰- مجازات خائنین ملی ، جنایتکاران جنگ (از روس

ها تا "پرچی‌ها" - "خلق‌ها") در يك محكمه علنی در حضور

افکارچی‌ان نی :

امپریالیسم روس و مزدوران آن در افغانستان که مردم ما را قتل عام کرده و شهرها و قصبات ما را به آتش کشید

کشیده اند و صدمه جنایت بزرگ تاریخی دیگر را در حق مردم ما روا داشته اند باید اقل در دو نکته به ضمیر و وجدان جهانی حساب بدهند:

الف: عده ای از عناصر میهن فروش به وطن خیانت کرده و بنا به سیاست بازی و به قدرت رسیدن دست در بست یك نیز وی بیگانه بر رخ مردم خود شمشیر کشیدند و مقدرات مردم ما را به بیگانه ها تسلیم کردند و بزرگترین تراژدی عصر ما را که با تراژدی های قاشیم هیتلری پهلو میزند و از آن سبقت میگیرد، بوجود آوردند. این عده آشکارا خائنین ملی اند و باید توسط یك محکمه توده ای عالی که در آن نمایندگان مجاهدین، نمایندگان ملیت ها و اقوام و نمایندگان منتخب مردم وجود داشته باشند بطور علنی محاکمه گردند و مطابق به وحجم و شدت جرائم خود به مجازات برسند. بخصوص سردمداران "پرچمی" و "خلقی" که بطور آگاهانه به میهن و مردم خود خیانت کرده اند باید بدون دلسوزی به مجازات برسند و کسانیکه جنایاتی بزرگی را در حق مردم خود انجام داده اند

نباید از جنگ عدالت بگیریزند.

ب: مناسبات مردم ما با امپریالیسم روس در کتگوری قوانین زمان جنگ مطالعه میشود. امپریالیسم روس بارها توسط عناصر طرفدار خود از مجاهدین خواسته است که با اسرای جنگی روسی طبق قوانین بین المللی جنگ رفتار نمایند. ولی امپریالیسم روس در طول هشت سال تجاوز خود هیچگاه قوانین جنگ را در مناسبات خود با مردم ما مراعات نکرده است؛ زندانیان ما را مطابق قوانین جنگ محاکمه نمی کند و با مجاهدین مطابق قوانین بین المللی جنگ برخورد ندارد. از بمب های ناپالم، کیمیاوی و بمب های طوطی که در آن افراد بیگناه کشته میشوند و یا بمباران مناطق مسکونی برای ضربت زدن به روحیات مردم استفاده مینماید که اینها در قوانین قبول شده بین المللی جرائم نامبخشودنی است.

سلوکیات ارتش اشغالگر روسی در افغانستان تابع هیچ نظم و انضباطی نیست و حتی خود دولت مزدور نیز نمیتواند

آنها را محاکمه کنند بنا به هزاران مورد وجود دارد که در عرف
 قوانین جزائی بین المللی بنا به جرائم جنگ و جرائم ضد بشریت
 یاد میشود ما نند: قتل عام، آتش سوزی بدون در نظر داشت
 نیروهای مدنی، استفاده از ناپالم، بمبهای کیمیاوی،
 بمباران مناطق مسکونی و... علاوه بر این که روس ها با تجاوز
 بیشتر ما نه خود به کشور ما تمام نورم های بین المللی را
 زیر پا گذاشته و هیچگونه حقی در کشور ما ندارند و این خود
 بزرگترین جنایتی است که بر مردم ما تحمیل کرده اند ولی
 در چارچوب ارتش استعماری نیز اعمال و کردار آن جزء
 جرائم جنگ و جرائم ضد بشریت بشمار میرود.

قتل عام کراهه، قتل عام در لوگره، قتل عام در کلکان
 زهر دادن اطفال مکاتب بدلیل مخالفتشان با حضور
 روس و... تو ما رطویلی از جنایات ضد بشریت روس است که
 جزء جرائم جنگ بشمار میرود در محکمه های خلق در استوکهلم
 پاریس و درین اواخر در ناروی به اثبات رسیده است.
 برگزاری يك محکمه بین المللی ما نند محکمه "نورنبرگ"

برای محاکمه مجرمین جنگ در اخیر جنگ افغانستان ضروری
 انصراف ناپذیر است. ما باید به شدت از افکار
 عامه جهانی خواستار دایر کردن چنین
 محکمه بین المللی گردیم و خود در پی
 تکمیل دوسیه و اسناد اثباتیه آن برائیم.
 درین محکمه بطور حتم پای بزرگترین
 جنایتکاران قرن ما ننهد بر ژنرال، اوستینوف
 گرومیکو و... همسراه با مزدوران آن تره کی،
 امین جلا، بیک و نجیب و... شامل است این یکی
 از ارکان و عناصر غیر قابل انصراف صلح عادلانه
 مردم ماست.

ما بطور مختصر در همه ماده عناصر و معیارهای صلح عادلانه
 را به بحث گذاشتیم و عمداً از بحث مفصل روی آن خودداری نمودیم.
 ولی این صلح عادلانه از کجا مراه متحقق میشود، شیوه‌ها و راه
 های رسیدن بدان آیا از طریق تکیه از قدرت‌های بزرگ و یا
 مراحم روسی حاصل میگردد و یا خیر؟ این سوالیست که باید
 در اخیر این مقال بدان بطور مختصر پاسخ بگوئیم.

راه‌ها و شیوه‌های رسیدن به صلح عادلانه:

امپریالیسم جنایت‌پیشه روس در تحت شرایط
 و اوضاع سیاسی - نظامی و اوضاع بین‌المللی موجود حاضر نیست
 به شکست کامل برنامه‌های خود در کشور ما اعتراف نماید.
 هنوز هم طمع خام شکست مردم ما و انقیاد ملت ما در مغز
 پیمان‌آزمایی‌های روس و سواست‌های پیروزی نظامی و سیاسی
 را برمی‌انگیزد. لذا حاضر نیست یک صلح عادلانه و شرافتمندانه
 را که در آن آزادی کامل ملت ما همزمان با شکست روس مسجل
 گردد بپذیرد و خواستار "صلح" مطابق به میل خود است.
 "صلحی" که منافع آنرا حفظ نماید. مزدوران آنرا بر سر
 حکمرانی نگهدارد و عقب‌نشینی او را از افغانستان بسا
 "حفظ آبرو" تا مین نماید و ...
 اینها همه عناصر یک صلح غیر شرافتمندانه، تحمیلی
 و زورگویانه امپریالیستی است که فقط منطق و از گونه
 امپریالیستی پایه آنرا میسازد و در منطق آزادیخواهان
 و انقلابیون چیزی جز تسلیم و انقیاد معنی نمیدهد آنچه مردم

ما آنرا تا اکنون نپذیرفته و در آینده نیز نخواهد پذیرفت .
 ولی آیا با این وضع میتوان به یک صلح شراقتمندانه
 عادلانه ، واقعی و دوامدار امید داشت ؟ بلی ما میتوانیم به
 صلحی که عناصر درده گانه آنرا برشمریم امیدوار باشیم و به
 وصول بدان اعتقاد داشته باشیم مشروط بر اینکه راه و شیوه
 درست رسیدن بدان را برگزینیم که چندتای مهم آنرا در
 پائین بطور مختصری می شمیریم :

۱- پافشاری روی جنگ توده ای طولانی :

جنگ توده ای طولانی مستلزم چند مسئله است :

- پافشاری روی مبارزه مسلحانه بمثابه عمده ترین

شکل مبارزه ضد استعمار روس .

- سیاسی ساختن جنگ بمفهوم بردن آگاهی ملی و

آگاهی اجتماعی در میان مجاهدان راه آزادی و ارتقای جنگ

از حالت ایله جار به طرف جنگ هدفمند و آگاهانه .

- بسیج عمومی و دوامدار توده ها تا در پیروزی ها و

شکست ها و بیخ و خم مبارزه اعتماد و امید واری خود را به

پیروزی از دست نداده و در حالت برای يك جنگ دراز مدت
آمادگی داشته باشند.

— تغییر شیوه های جنگی مطابق به تکامل جنگ و تقسیم
بندی جدید نظامی بر اساس نیروهای دفاعی و خودتوانی
(در سطح هر منطقه)، چریک های مسلح مردم (در سطح هر منطقه)
و نیروهای مسلح مردم (در سطح ملی) مطابق به تکامل
اوضاع در هر منطقه.

— حل مسئله سلاح و ذخایر ضروری آنزیر پایه يك سیاست
اتکاء به خود.

— حل مسئله پایگاه های انقلابی استراتژیک و تاکتیکی.
— حل مسئله عقب گاه استراتژیک و عقب گاه های
تاکتیکی.

۲- حل مسئله وحدت به عنوان کلید اساسی پیروزی در

جنگ مقاومت کنونی:

امپریالیسم ادامه گستاخی خود را مرهون تشنگی
و پراگندگی جنبش ماست و هم از این دریچه است که روس

امپریالیستی نیروهای مجاهد را بجان هم انداخته، جاسوس
حقیر خادرا تا سرخند سروری کاذبانه میرساند.

مسئله وحدت در جنگ مقاومت کنونی یکی از معضله‌های
اساسی ماست که همگی بدان از دیدگاه منافع تاریخی-اجتماعی
خود برخورد می نمایند. مسئله وحدت اساساً مربوط به
هژمونی، انقلاب است. تا وقتی که یکی از نیروهای شرکت
کننده دیگر نیروها را به سلامت مشی خود، به صلاحیت تاریخی-
سیاسی خویش و به کفایت خویش برای رساندن مردم به
پیروزی نهایی متقاعد نسازد، هژمونی تا مین نمی شود. هژمونی
تنها امکانات مادی و شرایط خوب منطقه و بین المللی نیست.
این چیز است که بعضی نیروها بوفرت دارند و ولی مردم هژمونی
آنها را قبول ندارند. چنانچه هژمونی تنها دادن برنامه
های زیبا برای کار نیست در صورتیکه خود برنامه دهنده
امکان تطبیق آنها نداشته باشد آن برنامه از اهمیت عملی
تهی می شود و ارزش ندارد. جانب تطبیقی برنامه‌های انقلاب
در شرایط کشور ما اهمیت اساسی دارد. هژمونی فقط التقاء

نیروهای ذینفع در نقطه معینی است که بنا بر خط مثنوی، سیاست‌ها، اوضاع محیطی و توانمندی عملی یکی از نیروها در آن نقطه قرار دارد و بدین صورت صاحب آن نقطه می‌تواند ادعای هژمونی دیگران را داشته باشد و این در تضاد انحصارگری دیوانه‌وار و «لافزنی»^{۱۰} احمقانه است. و این مفهوم مسئله هژمونی با مسئله ترقی پیوند ناگسستنی دارد که باید همیشه از مقوله وحدت - ترقی بعنوان يك بدیده مرکب لازمی صحبت کنیم چون یکی بدون دیگری در شرایط ما واقعیت خود را نمی‌تواند تثبیت نماید. ————— ۱۰

مقصود از وحدت، دادن اعلامیه‌های وحدت، و حتی یکجا کردن و مدغم کردن دفترها در يك دیگر نیست بلکه بیشتر به عنوان سلوك هماهنگ اجتماعی نیروهای درگیر نبی — در مقابل امپریالیسم روس است. —————
چنانچه مسئله وحدت باید بعنوان ضرورت تاریخی مبارزه ضد استعماری پذیرفته شود که از نیازمندی‌های جلب کمک بین المللی و یا اعتراف نامه‌های بین المللی و غیره

یعنوان هدف اساسی وحدت فاصله زیادی دارد.

ولی بريك نکته در همه احوال باید تا نگید نمائیم که
سرنوشت مقاومت کنونی مردم ما به مسئله وحدت ملت تعلق
می گیرد وحدت ملت مایه فردای آزادی کشور و بیگانه راه
رسیدن به صلح و امداد راه واقعی، شرافتمندانه و
عادلانانه است.

۳. طرح يك برنامه مضامین ملیستی و ترقیخواها نه:

ما بارها برین نکته تاکید کرده ایم که حمله
امپریالیسم روس به افغانستان تنها به لشکرکشی نظامی آن
منتهی نیست. امپریالیسم در ذات خود تنها جمعی چندجانبه
است که در آن استثمار اقتصادی همراه با انقیاد سیاسی،
لشکرکشی نظامی و مسخ فرهنگی یکجا عمل میکنند و یکی در خدمت
دیگری است. بنا بر این شکست امپریالیسم روس نیز طرح
برنامه ای جامع که در همه مساحتات امپریالیسم روس را مورد
تهاجم قرار داده و آنرا شکست دهد ضرورتی انصاف
ناپذیر است.

اکنون که هشت سال از جنگ مقاومت کنونی ما میگذرد.
 هنوز هم جنگ ما، عمدتاً جنگی ایله‌جا راست که بر سر آن
 انارشیسم قومانده‌ان‌های محلی تسلط دارد و رهبری سازمان
 های آنها فقط در ساحه‌اکمالات تخنیکي محصور است.
 کارسیاسی ساختن توده‌ها برای يك هدف واحدی هیچ نیست
 یا فقط در محدوده‌عوام فریبی‌هستريك مذهبی باقی‌مانده است و
 به‌اوضاع واقعی سیاسی و اهداف امپریالیسم روسی هیچگونه
 توجهی صورت نمیگیرد. در تمام مناطقی که در تحت تسلط
 نیروهای مجاهد قرار دارد آشفتنگی اقتصادی و اجتماعی بی
 نهایتی حکم فرماست. مادرپنه‌ای نیروهای سیاسی حتی يك
 نشریه‌جدی تحلیلی و واقع‌بینانه در حد مسئولیت وضع کنونی
 نداریم و... بدین صورت استراتژی پیروزی جنگ مقاومت
 و ارتقای آن تا سطح يك جنبش آزادبخش ملی شکاف بر میدارد.
 هرگاه مادرساحه‌های مذکور برنا مه‌دقیق علمی و قابل
 تطبیقی وضع و مردم خود را برای مبارزه‌ای همه‌جانبه‌علیه
 روس اشغالگر بسیج نمائیم در آن صورت برای امپریالیسم

روس راهی بجز از سرا فگندگی و شکست باقی نمی ماند.
 جانبازی و فداکاری غنی و شگفت انگیز مردم ما با فقر
 مدش برنامه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مقاومت در
 تضاد کلی قرار دارد و نمیتوانند مدت زمان درازی با هم
 همزیستی نمایند. این خود با زتاب آن تضاد تاریخی است
 که نیروهای عقب گرا و تاریخ زده ای که برای آخرین بار
 ظرفیت محدود تاریخی خود را در مقابل با امپریالیسم روس به
 نمایش میگذارند دارای امکانات بی حد و حصر مادی - تکنیکی
 اند که بکمال آن برگزیده مردم ما سوار میشوند، در حالیکه
 نیروهای ملی و انقلابی که با ید این جنبش وسیع و عظیم
 توده ای را رهبری نمایند عمدا توسط روس امپریالیستی
 و امپریالیسم غرب همراه با کشورهای منطقه از ساحه مبارزه
 و فعالیت کناره زده میشوند. اگر باشد "آشیل" امپریالیسم
 روس در تحمیل یک نیروی ضعیف و بدنام اجتماعی بر مردم
 ما است که در طی هشت سال با تمام دیده درایی و خوثریستی
 نتوانسته آنرا بر مقدرات ما حاکم سازد، در جانب مقاومت

نیز این موقعیت‌های تاریخی - تحمیلی از جانب حریفان
امپریالیسم روسی دنبال میشود و بدینصورت ضعف مزمن و
تاریخی مقاومت، خود را درین گونه صحنه‌سازی‌ها و تحمیل
های خارجی نمایش میدهد.

ما یقین داریم که این واژگونی تاریخی - چه از جانب
امپریالیسم روس دنبال شود و یا از جانب حریفان او - بدست
توانای مردم ما واژگونی می‌شود و طبقات اجتماعی هر کدام
در جایگاه مناسب تاریخی خود قرار می‌گیرند و نیروهای انقلابی
باید برای واژگون کردن این واژگونی بطور استوار و خستگی
ناپذیر کار کنند تا در میدان نبرد و محک انقلابی جوهرشان را
بنمایانند.

چه این واژگونی در نتیجه طرح و عملی ساختن یک
برنامه‌ها مع الاطراف ترقیخواها نه که هم‌بدیلی در مقابل
استعمار شرارت‌پیشه باشد و هم‌بدیلی در مصاف با ارتجاع خونریز
یگانه راه شکست کامل امپریالیسم روس و رسیدن به صلحی
واقعی، دو مدار، شرافتمندانه و عادلانه است.

۴- استواری روی خط مشی مستقل ملی و انقلابی :

بعد از کودتای هفت ثور صف بندی های جدیدی در رابطه با مسئله افغانستان ، بنفع مقاومت مردم ما و به ضرر امپریالیسم روس بوقوع پیوست . این صف بندی ها اکنون بطور عمیقی در زندگی سیاسی ما تاثير نموده و دآینده نیز فعل و انفعالات آن در جامعه دیرپا خواهد بود .

تحلیل واقع بینانه^۶ وضع کشور ما نشان میدهد که افغانستان روز تا روز در کشمکش دوا بر قدرت امپریالیستی و نیروهای خورد و کوچک دیگر به تباهی کشانده می شود .

گرچه تضادهای بین المللی و مخالفت نیروهای بسیاری در سطح جهانی با آنها جم روس اکنون به مثابه يك عامل مثبت در جریان جنگ مقاومت نقش خود را بازی می کنند و لسی در آینده در دراز مدت این دست درازی ها که به معنی آفریدن نیروهای ویژه هر کدام از قدرت ها برای خود و نفوذ در تار و پود جامعه ماست بعنوان عامل منفی زندگی سیاسی جامعه ما را دستخوش نا آرا می و آشفتگی ساخته و جامعه ما را از سیل

طبیعی پیشرفت خود با زمیندارد.

بنام بیرون کشیدن افغانستان از دائره نفوذ
 ابر قدرت ها چنانچه از نفوذ دست درازی کشور های منطقه
 و همسایه ضرورتی حتمی است. این دست درازی ها از هر
 جا نبی که باشد بجهت هر اسم و رسمی که عملی گردد علاوه
 بر تاج و زبر مقدرات و حق جا کمیت ملی ما، نیروهای رقیب
 را تشجیع کرده و به دست درازی و امیدارد مردم ما برای
 پیشرفت سالم و طبیعی خود، برای زدودن افکار عقب مانده
 قرون وسطائی، برای اتحادگی گرفتن برای يك مبارزه جدی
 ضد امپریالیستی - ضد ارتجاعی، برای همبستگی با نیروهای
 انقلابی و برای تحقق پیشرفت و ترقی اجتماعی نیا ز غیر قابل
 وصفی به اصلح واقعی دارد.

بدین صورت پیروی از خط مشی مستقل ملی و انقلابی
 که کشور ما را در موقعیت قضاوت آزاد بین المللی، روابط
 مساویانه و آزادانه با دیگر کشورها، همکاری و همبستگی
 با نیروهای انقلابی جهان و مخالفت با امپریالیسم،

استعمار، نژادگرایی و صهیونیسم قرار دهد یکی
از راه های رسیدن به صلح واقعی و عادلانه
است.

واقعیت های ملی و بین المللی حکم
می کند که بدیل امریکائی در مقابل بدیل
روسی و یا آفریدن کمزوران هم سنگ در مقابل
با کمزوری "برخیم" و "خلاق" در کمزور
مانند ما به شکست مواجه می شود بلکه
خونریزی بی حساب دیگری را بر مردم ما
تحمیل خواهد کرد و خواست صمیمانه ما اینست
که مبارزه مردم ما در مقابل ازدهای روسی خود در من روشن
و قاطعی برای تمام قدرت های بزرگ و کوچک باشد تا دست
از لانه عقابان دور نگذارند و به مردم ما اجازه
دهند تا سر نوشت خود را بدور از بازی های خانمانسوز و
تباه کن آنها خود بدست گرفته و در راه یک جامعه آزاد آباد
باز فاهیت و شگوفان به مبارزه بپردازند.

دورنمای اوضاع :

ماریگستان های پرازسراب را در نور دیدن
 تا پادرسرزمین واقعیت بگذاریم . آنچه
 دیدیم شگفت انگیز و دردناک بود و لسی
 چه میتوان کرد ؟ واقعیت چنین است .
 جنگ و صلح دو پدیده بهم پیوسته و چندگونه اند
 و هر کدام بر باریکه موقعیت ها و منافع گردانندگان
 آن از هم جدا میشوند . در کشور ما چیزی
 های خاک نشسته و مومیایی شده برای اینک
 نقشی برای خود دست و پا کنند سر بر آستان
 قدرت های بزرگ می گذارند تا از خوان یغما
 نصیبی پد آنها نیز برسد . نیروهای جنگنده
 و یا بهتر است بگوئیم ما مورین لوژستیک مجاهد
 نیز هوای "مارت" دزسربرقالچه های
 سلیماننی سواره، گاهی سراز قصر سپیدی کشند
 و زمانی هم به کعبه "گل" پناه می برند، تا از

کدام سوراخ دعای شان مستجاب گردد.
 کشور ما اکنون زخم خورده و خونریز
 در میدان افتیده و هرکس و ناکسی تیغ بدست
 آمده تاقطعه ای از یک زخمی آن برای خود
 بگیرد و بر ما منت بگذارد. ولی این مردم
 دست بسته و توانا کجا و طبع خام خونخواران و
 حجامان کجا؟ ...
 این مسیر پرفراز و نشیب که اکنون از
 سطح به عمق و از گستردگی به ژرفا رسیده است
 کم کمک عوامل مانع، پهلوان پنبه‌ها، عناصر بی
 ایمان و بیسگال را از راه خود سیل آسا می‌روبد
 و دگر دینی‌ها و دگر گونی‌ها جانمایه حرکتی
 نوین و آفاقی تازه برای این مسیرت
 است که این راهی طولانی، پرپیچ و خم،
 دردناک ولی پیروزمند است.
 اگر دست توطئه کارگر بیفتد و صلحی غیر عادلانه

را بر مردم ما تحمیل نماید و نگذارد مملکت تازه
 این مسیرت به طور طبیعی بدنیا بیاید در آن صورت
 باید انتظار خونریزی های شدیدتری از نوع لبنان
 را داشت.

دو دورنمای محتمل: یکی راه بیماری طولانی
 پیروزمندما تا رسیدن پرفراز و پیرانه های
 اسنعمار ارتجاع بر بلندای آزادی و آزادگی
 و دیگری زخم خوردن از پشت و خیانتی در خیانست و در نتیجه
 تحول افغانستان از یک موقعیت مقاومت ضد استعماری
 به خانه جنگی خانمانسوز نوع لبنانی که در آن
 همه جهانخواران و حجامان بر خون هاری ریخته
 ما شبانه جشن بگیرند و
 "حیات جاودان اندرستی ز است" .

پایان